



آقا محمدخان
ارکتاب دوو

صحبگاهی بآن شهر رسید و مهدی خان چون خبر شد کار از کار گذشته بود. راه گریز پیش گرفت و مدتی در خرابیهای شهر پنهان بود و سرانجام کسان حسینقلی خان او را یافتند و در زندان انداختند و حسینقلی خان همه مخالفان خود را برانداخت و مازندران را گرفت و همه دژهایی را که در استرآباد در دست مخالفانش بود ویران کرد.

کریم خان چند بار لشکر بدفع او فرستاد و از عهدهاش بر نیامد. سرانجام اللهوردی خان جاجرمی که از قدیم با او همدست بود وی را بجاجرم خواند و حسینقلی خان بدینجا رفت و چون آنجا رسید نصرالله میرزا پسر شاهرخ افشار هم بجاجرم رفت که در آنجا با حسینقلی خان همدست شود، اما حسینقلی خان بدین کار تن در نداد و نصرالله میرزا از پیش او رفت. همینکه حسینقلی خان از جاجرم بیرون رفت ترکمانان کوکلان با دو هزار سوار بجاجرم تاختند و در بیرون شهر سنگر بستند و جنگ دو گرفت. اللهوردی خان کسی را نزد حسینقلی خان فرستاد و باو این واقعه را خبر داد و حسینقلی خان با دو دست تن بجاجرم برگشت و ترکمانان پشیمان شدند و با او صلح کردند و برگشتند.

از سوی دیگر رؤسای یوخاری باش که پیشرفت کار حسینقلی خان را دیدند بیسناک شدند و چون دیدند از کریم خان هم کاری در دفع او ساخته نیست چند تن از ترکمانان بموت را که در سپاه حسینقلی خان بودند بمال فریفتند و ایشان هم نیم شبی خود را بیشت سراپرده اش رساندند و در خواب او را با گلوله تفنگ کشتند و کشتگان او را کسی نشناخت و بیکرش را در شهر استرآباد بخاک سپردند.

چون خبر کشته شدن حسینقلی خان بکریم خان زنده رسید زکی خان زنده را مأمور حکمرانی مازندران کرد. از حسینقلی خان دو پسر ماند یکی همان فتحعلی خان معروف بباخان که فتحعلی شاه باشد و در ۱۱۸۵ ولادت یافته است و دیگری که مانند پدر حسینقلی خان نام داشته و چون نام پدرش را بسو گذاشته اند پیداست که پس از کشته شدن او در ۱۱۹۱ بجهان آمده است. هنگامیکه حسینقلی خان حکمران دامغان شد زنی از صایفه عضدالدین لوقاچار گرفته که بعد ها در زمان سلطنت فتحعلی شاه بمهد علیا معروف شده است و از آن پس در دربار قاجار همیشه مادر پادشاه را مهد علیا میگفتند. این زن نخست در ۱۱۸۵ فتحعلی شاه را زاد و چون حسینقلی خان را کشتند باردار بود و در صحرای ترکمان پسر دیگری زاد که همان حسینقلی خان دوم باشد.

پس از کشته شدن حسینقلی خان کریم خان زنده بمیر تقی قلی خان بردار وی فرمان داد که زن و فرزندان حسینقلی خان را از میان ترکمانان بازگرداند و او این کار را کرد. چون آقا محمدخان پس از مرگ کریم خان از شیراز بمازندران رفت زن برادر خود را بمقد خود در آورد و با دو برادر زاده اش بخانه خود برد و تا زنده بود با او بودند.

آقا محمد خان

پسر مهتر محمد حسن خان و برادر مهتر حسینقلی خان جهانسوز آقا محمد خان چنانکه گذشت در ۱۱۵۵ از خواهر محمد خان قاجار ولادت یافت. در دوره قاجارها در املائی نام آقا محمد خان بدعتی گذاشته و گفته اند که چون وی خصی بوده کلمه آقا که در برخی از زبانهای ترکی اصلاً بمعنی رئیس در بارو چیزی مانند آنست و سپس در مقام تکریم بکار برده اند در مورد وی باید باغین «آغا» و در مورد هر کس دیگر با قاف «آقا» نوشته شود، بهمین جهت خواجه سرایان را هم «آغا» می نوشتند، غافل از آنکه این کلمه ترکی را ترکها خود به روشکل نوشته اند، کلمه یکپست چه در مورد مرد باشد وجه در مورد دیگر و این امتیاز در میان مرد و خصی ضروریست.

روز سه شنبه سیزدهم صفر سال هزار و صد و نود و سه قمری کریم خان زند در شیراز درگذشت. آقا محمد خان که پس از سرکوبی برادرش در شیراز گروگان بود تا هم او سرکشی نکند و هم افراد دیگر خانواده اش آرام بمانند از غفلتی که با سبب نانش دوباره او کردند بهره مند شد و بایک تن خادم از شیراز گریخت.

این نکته دهان بدهان از پیران و از کسانی که خود در آن زمان می زیسته اند رسیده است که آقا محمد خان در زمانی که در شیراز بود چیزی نداشت و کریم خان عمده برای اینکه مردم را با خود همدست نکند و اندیشه سرکشی نداشته باشد نمی گذاشت چیزی داشته باشد بهمین جهت هنگام مرگ کریم خان تنگ دست بود و همینقدر توانست یکی از «جلوداران» دستگاه کریم خان را بفریبد و وی دواسب از طویلۀ کریم خان دزدید و با هم شتابان از شیراز بیرون رفتند.

کسانی که این واقعه را نقل کرده اند گفته اند آقا محمد خان با اندازه ای تنگ دست بود که بیول آن زمان بیش از دو «پول» یعنی کمترین واحد پول در آن روزگار که معادل دودینار امروزست با خود نداشت و چون بنخستین منزل پس از شیراز رسیدند و خود و جلودارش بسیار گرسنه بودند حینۀ ای کرد و آن این بود که بر در دکان چگرك فروش رخت و یک نان سنگک بیك پول خرید و باو گفت يك پول چگرك در میان این نان بگذار و همین که آن مرد چگرك را در میان نان گذاشت و نان اندکی چرب شد بهانه آورد حکه چگركت خوب بیست و آنرا پس داد و ندین گونه نان خود را چرب کرد و با جلودارش خورد.

درین جا دو نکته یاد می آید یکی آنست که در بعضی از نواحی ایران چگرك را دحسرةالملوك می گویند و شاید این اصطلاح اشاره ای باین واقعه باشد و دیگر آنکه

کمترین خوراک را در زبان فارسی «یک پول چگرک» اصطلاح کرده اند و حتی در موردی که کسی برای چیز کوچک و بی قدر و بهایی دستگامی می چینه این مثل بسیار رایجست که «یک پول چگرک سفره قلمکار نمی خواهد». شاید این اصطلاح و این مثل هم اشاره ای بدین واقعه باشد.

در هر صورت گویا درین نکته که آقا محمد خان روز گارپیش از سلطنت خود را در تنگ دستی و ناکامی گذرانده است تردیدی نباشد، زیرا که می دانیم چون پادشاهی رسید مرد بسیار بیم و تنگ چشمی بود و این صفت وی را همه معاصرینش بتأکید و اصرار یاد کرده اند. چنان می نماید که دوره تنگ دستی و حسرت آغاز عمرش او را بدین گونه لایم کرده باشد و عموماً کسانی که کودکی و جوانی خود را در تنگ دستی گذرانده باشند بدین صفت می گرایند.

آقا محمد خان از شیراز یکسره با صفهان رفت و در آنجا چند تن از کسانش را که در شهر بودند دید و از پشان یاری گرفت و بورامین آمد و طوایف قاجار را که در آنجا بودند با خود هم دست کرد.

آقا محمد خان شانزده سال در نواحی مختلف ایران تاخت و تاز کرد تا اینکه توانست در ماه ذی قعدة سال ۱۲۰۹ در طهران بخود عنوان پادشاهی بدهد و تاج و تخت ایران را بدست آورد. از ذی قعدة ۱۲۰۹ تا ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۴۴ (نهم آبانماه ۱۳۰۴ شمسی) که سلطان احمد شاه آخرین پادشاه قاجار خلع شد این خاندان بحساب سالهای قمری ۱۳۴ سال و ۴ ماه و چند روز در ایران پادشاهی کرده اند. البته پیداست که متملقان نسبت بخاندان قاجار سلطنت آنها را از جلوس ترکان آق قویونلو آغاز کرده اند و برخی هم از زمان فتحعلی خان گرفته اند و بدلا بلی که پیش ازین آوردم این نکته درست نیست.

پس از مرگ کریم خان زند نخست برادرش زکی خان کارها را بدست گرفت و برای اینکه حق فرزندان کریم خان را غصب نکرده باشد نام پادشاهی را برد و پسر کریم خان ابوالفتح خان و محمد علی خان گذاشت. اما چون مردی بی باک و خونریز بود پس از اندک زمانی زبردستانش در ایزد خواست او را کشتند و ابوالفتح خان پسر دوم کریم خان را پادشاهی برداشته و او در شیراز تخت نشست. چندی نگذشت که عمش صادق خان او را کور کرد و اندکی بعد در ۱۱۹۶ صادق خان را هم علی مراد خان پسر زن و برادر زاده اش کشت و وی هم چندی بعد در ۱۱۹۹ مرد و جعفر خان پسر صادق خان بجای او نشست.

درین گیرودار که پیشوایان و سرکردگان طوایف زند بدین گونه بجان یکدیگر افتاده بودند و مجال برابری با دشمنان خود نداشتند آقا محمد خان توانست باسانی بسیار باهمان سواران قاجار که آنها را با خود هم دست کرده بود از استرآباد بنای دست اندازی

بنواحی مجاور بگنارد و گیلان و مازندران و اصفهان و همدان و تبریز را بگیرد و خاندان زند تنها فارس و کرمان را در دست داشتند. جعفرخان را هم در سال ۱۲۰۳ زهر دادند و کشتند و پسرش لطفعلی شاه پهلوان معروف خاندان زند جانشین او شد.

دردستگاه خانواده زند در شیراز حاج محمد ابراهیم نام کلانترشهریش از همه نفوذ داشته و سرانجام لطفعلی خان را بیادشاهی رسانیده است. تاریخ نویسان زمان دربارۀ این مرد بسیار بد بین و بدگو بوده اند. لطفعلی خان چون بیادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت. داستان زد و خوردهای لطفعلی خان با آقا محمد خان و سرانجام او یکی از حوادث شورانگیز تاریخ ایرانست.

آغاز کار آقا محمد خان

گفتم که لطفعلی خان زند چون بیادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت، با این همه جوان دلاوری بود و از هیچ چیز بیم نمیگردد. بگانه عیبی که در او بود این بود که بیجوانی و دلاوری و نجیب زادگی خود مغرور بود و در کارها سختگیری می کرد و در کینه و انتقام جوئی پا فشاری داشت و بهمین جهت بعضی اینکه در میان وی و حاج محمد ابراهیم کلانتر شیراز نقاری در گرفت این نقار منتهی بدشمنی سخت شد. حاج محمد ابراهیم هم مردی کینه جوی ولی در ضمن دو روی بود و پنهانی با آقا محمد خان که در آن زمان کارش کم کم بالا می گرهت هم دست شد و او را دلیر کرد که بشیراز حمله کند.

چون آقا محمد خان بشیراز نزدیک شد حاج محمد ابراهیم که کلانتر بود بر شهر مسلط گشت و چون لطفعلی خان درین هنگام در شهر نبود همینکه خبر باو رسید با شتاب بسیار بشیراز برگشت، اما نتوانست شهر را از همدستان حاج محمد ابراهیم بگیرد.

سال دیگر باز لطفعلی خان بمحاصره شیراز برگشت و درین زمان آقا محمد خان در اصفهان بود و دو بار سپاهی بحمايت حاج محمد ابراهیم بشیراز فرستاد و هر دو بار لطفعلی خان آنها را شکست داد و هاقبت آقا محمد خان چاره را جزین ندید که خود بچنگ لطفعلی خان برود. لطفعلی خان درین جنگی که با آقا محمد خان رو برو شده منتهای دلیری را نشان داده و پس از آنکه پیشتازان لشکر آقا محمد خان را شکست داد و آنها رو بفرار نهادند با چند صد تن از همراهان خود برای دنبال کردن فراریان بر لشکر بیان آقا محمد خان که سی هزار تن میشدند حمله برد و تا چایی که آقا محمد خان چادر زده بود تاخت.

بواسطه تاریکی شب و در عیبی که نام او در همه دلهای ایرانیان آن زمان افکنده بود تقریباً تمام لشکر آقا محمد خان را پراکنده کرد و میخواست بسراپردۀ وی داخل شود

و او را بکشد ولی يك تن از همراہانش شاید باندیشہ خیانت او را ازین کار بازداشت و گفت آقا محمدخان گریخته است ، وی از شنیدن این سخن فریب خورد و درین میسان صبح شد و هوا روشن شد و بازمانده سپاهیان آقا محمد خان دلیر شدند و ناچار لطفعلی خان از آنجا بازگشت و بکرمان رفت و سپس روی بخراسان نهاد و پس از نوج بسیار برگشت و شهر کرمان را محاصره کرد و گرفت . آقا محمدخان هم با تمام لشکر خود بکرمان تاخت و شهر را محاصره کرد و این محاصره چهار ماه کشید و عاقبت همراہان لطفعلی خان باو خیانت کردند و شهر را تسلیم آقا محمد خان کردند . باز هم لطفعلی خان سه ساعت در کوی و برزن شهر مقاومت می کرد و چون چاره را منحصر بفرار دید همیشه شب با سه تن از همراہانش از میان سپاه دشمن گریخت .

چون روز شد و آقا محمد خان دانست که لطفعلی خان گریخته است کینه خود را متوجه مردم بیگناه شهر کرمان کرد و فرمان داد که همه مردم شهر بجز کودکان و پیران شکسته را بکشند یا کور کنند و چنانکه نوشته اند در آن روز بیست هزار زن و کودک را در میان لشکریانش قسمت کرد .

چند روز پس ازین واقعه لطفعلی خان را بخیانت گرفتار کردند و نزد آقا محمدخان بردند و وی دستور داد کورش کنند و بدین گونه پادشاهی او در سال ۱۲۰۹ قمری منقرض شد و دیگر کسی از خاندان زند در ایران بیادشاهی نرسید . لطفعلی خان را پس ازین واقعه بظہران آوردند و پس از چندی در ظہران مرد و معروفست در بقعہ امامزادہ زید ظہران او را بخاک سپرده اند .

جنگهای آقا محمد خان در نواحی دیگر ایران

پس از مغلوب شدن لطفعلی خان دیگر در جنوب و مغرب و مرکز و شمال غربی ایران مانعی در برابر آقا محمد خان نبود و توانست باسانی مازندران و گیلان و عراق و فارس و کرمان و مرکز و مغرب ایران را بدست بگیرد . اما در خراسان هنوز بازماندگان نادر شاه و شاهزادگان افشار پادشاهی می کردند و در تمام مدتی که خاندان زند در ایران فرمانروایی داشته اند کسی مزاحشان نشده بود .

هنگامی که آقا محمد خان پس از مرگ کریم خان از شیراز گریخت و بایل قاجار پیوست همه پیشوایان این طایفه از وی پیروی نکردند و در میان خاندانش هم بر سر جاه طلبی های او تفاق افتاد و آقا محمد خان توانست بزحمت بسیار قسمتی از ایل قاجار را با خود همراه کند و سپاهی شامل سی هزار تن فراهم سازد . در آن زمان پیشوایان قاجار همه در شهر استرآباد آن روز و گرگان امروز مقیم بودند و آقا محمد خان صلاح کار خود را درین دید

که پایتخت خود را درجایی قرار دهد که نزدیک تر بطوائف قاجار باشد و بهمین جهت شهر طهران را که در اواخر صفویه در نتیجه آمد و رفت های پیاپی پادشاهان صفوی از اصفهان بخراسان و مازندران و آذربایجان و مغرب ایران قصبه بزرگی شده و در زمان کریم خان آبادتر گردیده بود پایتخت خود کرد و برج و بارویی برای آن ساخت که همان ارك طهران باشد که تا سی و چند سال پیش هنوز آثار آن باقی بود و درین شهر پادشاهی ایران نشست .

در زمانی که محمد حسن خان پدر آقا محمد خان بنای طغیان را گذاشت عادلشاه برادرزاده نادرشاه در خراسان سلطنت می کرد و پس از اینکه محمد حسن خانرا شکست داد دو پسر او را اسیر کرد و پسر مهتر یعنی آقا محمد خان را که پنج یاشش ساله بود مقطوع النسل ساخت. این کودک از همان اوان ترشروی و بدخوی شده بود و ناکامی آغاز جوانی و حالت خاصی که در روان شناسی جالب توجهست در وجود وی قساوت قلب و خونریزی و بی رحمی و حتی لثامت طبع و دروویی فراهم کرد و کینه جوی و بدل و بدگمان شد .

پس از مرگ عادلشاه آقا محمد خان از خراسان گریخت و نزد پدر بازگشت و در همه سرکشیهای پدر با او همراه بود . پس از آنکه محمد حسن خان کشته شد آقا محمد خانرا باسارت نزد کریم خان بردند و او را در شیراز نگاه داشتند و حتی کریم خان بمنتهی درجه با او ملایم و مهربان بود . پس از چندی کریم خان را اندک اندک نسبت بسوی اعتمادی دست داد و حتی در کارهای کشور با او شور می کرد و انعامهای وافر باو می داد و آزادش گذاشته بود در شهر شیراز بهر کجا می خواهد برود و بلکه باو اجازه می داد که هر بهترین اسبان وی سوار شود و در اطراف شیراز بشکار برود، منتهی اجازه نداشت از اطراف شیراز دورتر رود و بهمین جهت بود که در روز مرگ کریم خان توانست بدان آسانی از شیراز بگریزد .

یکی از صفات برجسته آقا محمد خان این بود که بمنتهی درجه بر نفس خود استیلا داشت و می توانست احساسات خود را پنهان کند و دیگرگون وانمود سازد و مردم را بدین گونه فریب دهد . بهمین جهت چون کارش بالا گرفت با کمال احتیاط قدم بر می داشت ، منتهی گاهی حس خون خواری و کینه جویی اختیار از دستش می ر بود . پس از فرار از شیراز بشتاب خود را بطهران رساند و تنها در راه اندکی در اصفهان درنگ کرد .

معروفست در آن موقع علانی در اصفهان بود محمد حسین نام که با کسان آقا محمد خان و سران ایل قاجار داد و ستد داشت و آقا محمد خان چون با اصفهان رسید نزد او رفت و علوفه اسب خود را از او نسیه کرد و وی نیز چون مردی بیش بین و زیرک بود دریافت که این مرد کارش بالا می گیرد و ازین معامله زیان نخواهد کرد . آقا محمد خان هم چون

کارش پیش رفت این مرد را بخود نزدیک کرد و او همان حاج محمد حسین اعتماد -
الدوله اصفهانی صدراعظمست .

پس ازین درنگ مختصر در اصفهان آقا محمد خان یکسره بطهران آمد و يك شهر
در آنجا ماند و با زندان رفت و در آنجا جمعی از طوایف قاجار بروگرد آمدند ولی در
خاندان پدری مخالف بسیار داشت که زیر بارش نمی رفتند و حتی برادرانش بر او برخاستند
ویکی از برادران بروخیانت کرد و در نتیجه آقا محمد خان در جنگی شکست خورد و دستگیر
شد و چیزی نمانده بود دشمنان او را کور کنند ولی از آن گرفتاری نجات یافت و سار
کوشش کرد و گروهی را با خود یار کرد

درین هنگام علی خان افشار که سر کرده طوایف افشار در آذربایجان بود پشاسی
اوضاع را غنیمت شمرد و بداعیه سلطنت برخاست و گروهی هم بروگرد آمدند . آقا
محمد خان نامه ای باو نوشت و با کمال فروتنی از وی دعوت کرد که با يك دیگر ملاقات
کنند و در آن نوشته بود که طوایف ترك و مغل که در ایرانند باید با يك دیگر متحد شوند
و نگذارند که ایرانیان خود سلطنت برسند . علی خان همواره از حيله و بی اعتباری
مواعید آقا محمد خان هراسان بود و بهمین جهت دعوتش را نپذیرفت . آقا محمد خان با سباه
خود بجنگ او رهسپار شد و چنان وانمود می کرد که بجنگ می رود، اما چون باو نزدیک
شد یکی از برادرانش را که همراهش بود نزد علی خان فرستاد و او در حضور سران
ایل افشار از جانب آقا محمد خان پیغام داد که نباید دوایل ترك با يك دیگر بجنگند و
مجالى بدشمنان بدهند که برایشان چیره شوند . اگر طوایف افشار با وی همراهی کنند
و با قاجارها هم پیمان شوند ایالاتی که در دست افشارهاست ازیشان خواهد بود و کسی
حد آن نخواهد داشت که بجا کشان تجاوز کند و با این اتحاد می توانند دشمنان خود را
از میان بردارند .

این حيله و تزویر در علی خان ر بره کرد و با آقا محمد خان عهدست شد و
همواره با او بود تا اینکه روزی علی خان نزد یکی از سران سباه خود مهمان بود و آقا
محمد خان کس در پی او فرستاد و او را خواند که در کار مهمی با وی شورا کند و علی خان
در رفتن نزد آقا محمد خان از بس شتاب کرده بود سلاح با خود بر نداشت و چون وارد
خانه آقا محمد خان شد چند تن بر سر او ریختند و چشمانش را بیرون آوردند و فردای آن
روز هم با کسانی که با او همراه بودند جنگ کردند و آنها را از پا آوردند .

پس ازین واقعه آقا محمد خان در صدد شد دست برادران خود را از کار کوتاه کند
و سه تن ازیشان که از او امان نداشتند از ایران گریختند . يك تن دیگر از برادرانش را
که گرفت کور کرد و تنها از برادرانش جعفر قلی خان مانده بود که قسمت عمده پیشرفت های

خود را مدیون او بود ولی چون با با خان برادرزاده خود را که بنام فتحعلی شاه پادشاهی نشست و لیعهد خود کرد گمان برد که شاید جعفرقلی خان ازین برادرزاده تسکین نکند و درصدد آزار او بود . چون جعفرقلی خان حکمرانی اصفهان را از آقا محمد خان خواست وی این کار را ازو دریغ کرد و او را بهمازندران فرستاد . پس ازچندی جعفرقلی خان را نزد خود خواند، لیکن وی از آمدن ابا کرد و چون در میان زبردستان خود نفوذ بسیار داشت آقا محمدخان می ترسید که با او از در مخالفت درآید. سرانجام مادر خود را شفیع برانگیخت که برادر را نزد وی بفرستد و حکمرانی اصفهان را باو وعده کرد و خواست که پیش از رفتن باصفهان بطهران نزد او بیاید . جعفرقلی خان هم چنان در تردید بود ولی چون آقا محمد خان بی در پی پیغامهای بسیار محبت آمیز می فرستاد و وعده صریح میداد که پیش از یک شب او را در طهران نگه ندارد سرانجام جعفرقلی خان خام شد و فریب خورد و نزد برادر بطهران آمد . او هم وی را با کمال خوشرویی پذیرفت . فردای آنروز پس از آنکه آقا محمدخان برخی راهنمایی ها درباره حکومت اصفهان باو کرد و او را بدین گونه فریب داد گفت گمان دارم که شما هنوز این قصر سلطنتی طهران را درست ندیده اید، خوبست با باخان شما را راهنمایی کند ببینید و پس از تماشای آن برگردید، باز مطالبی دیگر هست که میخواهم باشما در میان بگذارم . جعفرقلی خان هم بتماشای قصر بیرون آمد و هنگامی که از دالانی تاریک می گذشت چند تن بر سر او ریختند و او را کشتند . تا چندی پیش در طهران روی کاخ دادگستری کنونی تالار بسیار بزرگی از همان زمانهای آغاز دوران قاجارها بود که آنرا عمارت خورشید می گفتند و بجای آن دو ساختمان آجری وزارت دارایی را که اکنون هست ساخته اند و در زیر آن تالار بزرگ دالان دوازده تاریکی بود که می گفتند جعفرقلی خان را آنجا کشته اند .

پس از کشتن جعفرقلی خان آقا محمد خان درصدد برانداختن ترکمانانی برآمد که از سالیان دراز با خاندان وی همراهی کرده بودند و همواره با پدرش هم مساعد بوده اند و میخواست بدین گونه از همراهی که با برادرش جعفرقلی خان کرده اند انتقام بکشد . این بود که با سپاهی بچنگ ایشان رفت و درین جنگ خونریزی بسیار کرد و عده کثیر از زنان و فرزندان ترکمانان را اسیر کرد و با خود برد و عده ای ازین زنان تن باسارت و بردگی در دادند و در راه خود را کشتند .

از آن روز دشمنی بسیار سخت و کینه ای در میان ترکمانان ایران در برابر خاندان قاجار پیدا شد و بهمین جهت بود که تقریباً در تمام مدتی که قاجارها در ایران پادشاهی داشتند ترکمانان هر وقت توانستند بر نواحی مجاور خود تاختند و مخصوصاً راه خراسان بطهران همواره مورد تاخت و تازشان بود و مسافران را غارت می کردند و زن و فرزندشان



چهارباغ در رومان آقا محمد جان
۱۲۵۲ هـ ق ۱۸۴۱ م ۱۲۵۲ هـ ق

را باسیری می بردند و این اسیر گرفتن زن و فرزند را انتقام همان واقعه می دانستند و از طرف دیگر هم مأموران دولت هر وقت که میتوانستند و ترکمانان را شکست می دادند با ایشان همین معامله را تجدید می کردند و این بود که تا تقریباً پنجاه سال پیش که برده فروشی از ایران برنیفتاده بود کنیز زرخرید تر کمان در شهرهای مرکزی ایران وجود داشت .

لشکرگشی بقفقاز

در سراسر دوره صفویه گرجستان تا سواحل شرقی دریای سیاه جزو خاک ایران بود و هر وقت سلاطین آل عثمان نیرومند شده و آجیا را تصرف کرده بودند پادشاهان صفوی بچنگشان رفته و آن سر زمین را پس گرفته بودند . منتهی چون پادشاهان گرجستان مسیحی بودند صفویه يك قسم اتحادی با ایشان برقرار کرده بودند و در برخی کارهای جزئی استقلالی بیادشاهان گرجستان داده و در ضمن برای اینکه ایشان مطمئن باشند همیشه شاهزادگان گرجستان و ولیعهد های آن کشور بعنوان گروگان اما با کمال احترام در دربار صفویه در اصفهان بوده اند و هنگامی که پادشاه سلف می مرده است ولیعهد و جانشین او با تشریفات از اصفهان می رفته و بر تخت می نشسته و حتی در میان خاندانهای مهم گرجستان و خانواده های متنفذ و معروف اصفهان هم خویشاوندی بوده و بیشتر آنها زبان گرجی داشته اند، حتی شاهزادگان و نجیب زادگان گرجستان همسر پادشاهان و شاهزادگان صفوی می شده اند . پس از انقراض صفویه و ضعف دربار ایران پادشاهان گرجستان اندک اندک در اندیشه استقلال برآمدند و از سوی دیگر روسها بر تصرفات جنوبی خود افزوده و از شمال با ایشان همسایه شده بودند و با چاره روقت که پادشاهان گرجستان از جانب دربار ایران نگران و بد دل می شدند می کوشیدند پشتیبان و هوادخواهی دربار روسیه را جلب کنند .

چون آقا محمد خان برخاندان زند قیام کرد هر اکتپوس دوازدهم پادشاه مسیحی گرجستان پریشانی اوضاع ایران را غنیمت شمرد و وزیر بار حمایت روسیه رفت . آقا محمد خان پس از آنکه در ایران پیش برد در سال ۱۲۰۹ در صدد شد با گرجستان جنگ کند و با کمال شتاب وسیله برای این کار فراهم ساخت . هنر عده نظامی آقا محمد خان که سیب کامیابی و غلبه او در همه میدانهای جنگ شده اینست که با کمال سرعت می توانسته است سپاهیان خود را برای جنگ مسلح و آماده کند و با سرعت فوق العاده بمیدان جنگ می رسیده و بدین گونه همیشه چند روز زودتر از آنکه حریف انتظار او را داشته است بر سر او می تاخته و او را بدین گونه بفلت می گرفته و کار را از پیش می برده است و این بگانه

هنر نظامی او بوده و جزین صفت دیگری که برای فرماندهان بزرگ لازمست نداشته است. درین جنگ هم آقا محمد خان همین اصول را بکار بست و بیادشاه گرجستان مجال نداد که خبر بشود و از روسیه یاری بخواهد. این بود که با کمال شتاب سپاه خود را که شماره آن هشتت هزار می رسید در اطراف طهران جمع کرد و تا روز حرکت هیچ کس می دانست یکجا خواهد رفت.

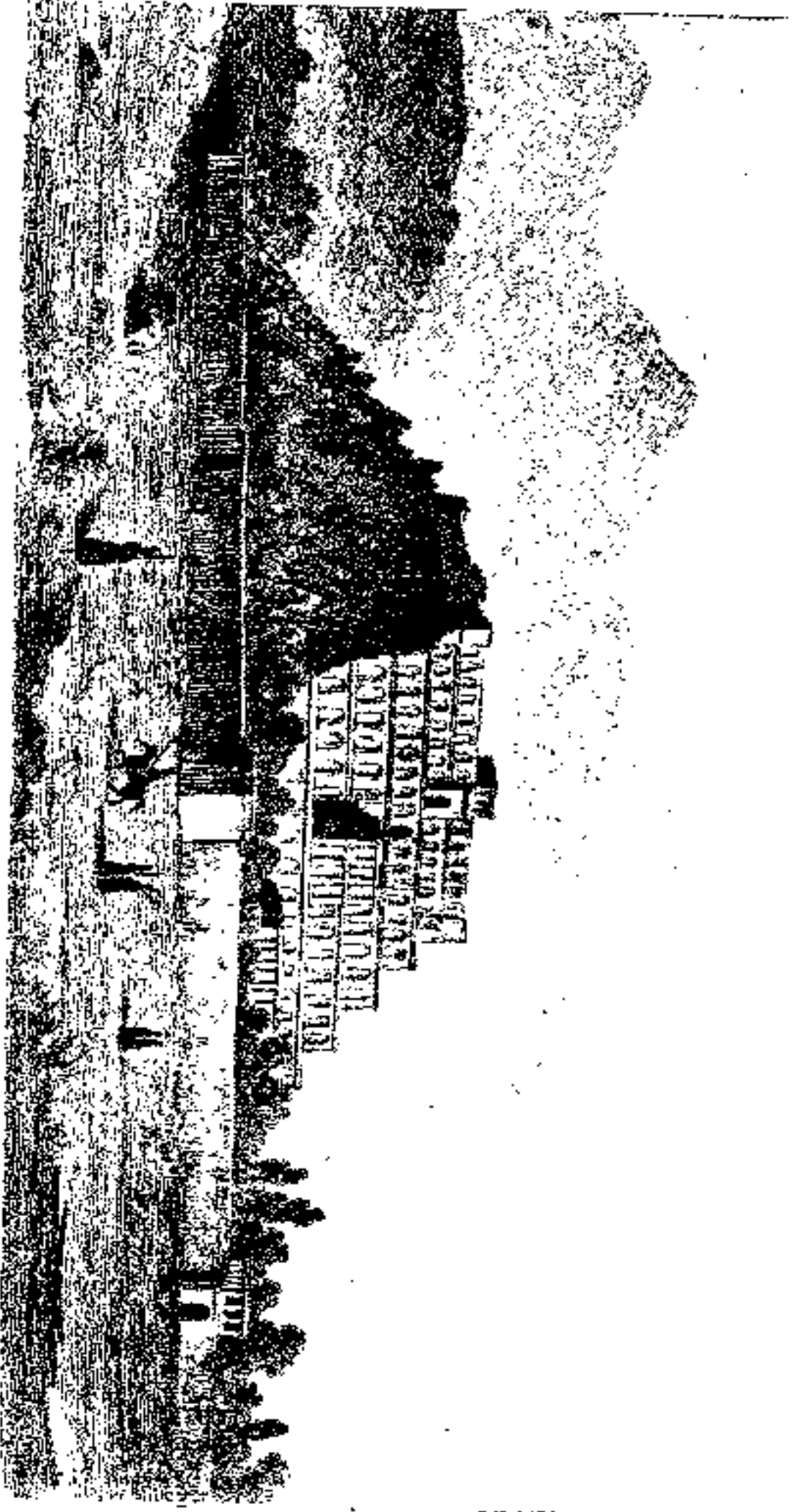
چنانکه پیش ازین اشاره رفت آقا محمد خان در کتمان بیت و اندیشه خود توانایی و خود داری خاص داشت و همیشه در جنگها تا فرمان حرکت نداده بود لشکریانش از مقصد او خبر نداشتند. عادتش این بود که سپاهیان را بطهران احضار میکرد و در جنگه وسیع اطراف طهران آنها را جمع می آورد و خود در تنه ای که در شمال طهران بر سر راه شمیران در طرف راست جاده کنونی واقعت و بعداً فتحعلی شاه در آنجا ساختمانی بنام قصر قاچار ساخت که اخیراً ویران کردند لشکر گاه می کرد و در آنجا سامان لشکر خود را می داد و فرمان حرکت صادر میکرد.

درین جنگ لشکر آقا محمد خان بیشتر مرکب از سوار نظام تندرو بود و با سرعت بسیار از طهران عزیمت کرد و بزودی شهرهای ایروان و شوشی را که بر سر راه و در دست مخالفانش بود گرفت و عده کانی برای نگاهبانی این دو شهر که دومی مرکز نظامی مهم بر سر راه ایران بگرجستان بود گذاشت و باز مانده سپاه خود را برداشت و بسوی تفلیس حرکت کرد و با چهل هزار سپاهی بشهر تفلیس رسید.

هراکلیوس بمحض اینکه خبر شد توانست ده هزار تن را برای دفاع پایتخت خود گرد آورد و دیگر فرصت نیافت از روسیه یاری بخواهد. این بود که عده او برای دفاع از پایتخت سخت ناتوان بود و با آنکه گرجیان منتهای دلیری و دلاوری را درین جنگ نشان دادند از عهده دفاع بر نیامدند و ناچار از شهر گریختند و هراکلیوس هم خود بکوهستان اطراف تفلیس پناه برد.

آقا محمد خان بدین گونه وارد شهری مدافع شد و خوبریزی بسیار در آن کرد و کنیسه های شهر را ویران ساخت و شانزده هزار پسر و دختر اسیر گرفت و بعدها با خود بایران آورد.

این بی رحمی و خشونت فوق العاده آقا محمد خان زبان بسیار بزرگی بایران زد و آن این بود که کینه سختی در دل گرجیان در باره ایران فراهم شد و دیگر گرجستان بایران بازنگشت.



مهر شاه چادر از ساختن آقا محمد خان
از کتاب دورو

پادشاهی نشستن آقا محمد خان

تا این زمان آقا محمد خان قاجار هنوز دعوی پادشاهی ایران را نداشت . پس از جنگ گرجستان آقا محمد خان بمنتهی درجه غرور خود رسید و ازین پیشرفت های خیره کننده که تا آن زمان تنها جنبه تاخت و تاز داشت خود بیش از همه حیرت زده شد و بهین جهت چون دیگرمانعی در برابر خویش نمی دید درصددش شد علناً خود را پادشاهی ایران اعلان کند و در سال ۱۲۱۰ سران سپاه خود را برای همین مقصود بطهران احضار کرد . در مجلسی که با حضور سرکردگان در طهران تشکیل داد تاجی را که پیش از وقت تهیه دیده بود بدست گرفت و گفت اگر ایشان موافقت کنند تاج را بر سر خواهد گذاشت ، اما بدین شرط پادشاهی را می پذیرد که همه حاضران سوگند یاد کنند که تا زنده اند از یاری و وفاداری با اودست برندارند . پس از آنکه همه سوگند خوردند تاج مروارید نشانی را که آماده کرده بود بر سر گذاشت و شمشیری را که از سر قبر شاه اسمعیل صفوی مؤسس سلسله صفوی آورده بودند بر کمر بست و بدین وسیله خود را جانشین صفویه و پادشاه واقعی و پیشوای مذهب شیعه قرارداد .

انقراض سلطنت افشارها

پس از کشته شدن نادر شاه سلطنت بازماندگان اودر ایران بکلی برچیده نشد و در تمام دوره سلطنت خاندان زند بازماندگان نادر در خراسان هم چنان حکمرانی داشتند و گویا کریم خان عمه امزاحم ایشان نبوده است . آقا محمدخان که بسلطنت ایران نشست درصدد برآمد این خانواده را براندازد این بود که بهانه زیارت عازم مشهد شد و در باطن می خواست دست جانشینان نادر را از آنجا کوتاه کند و در ضمن بجواهر و نقدینه فراوانی که معروف بود هنوز در دست بازماندگان نادر هست دست بیابد .

چون آقا محمد خان نزدیک مشهد رسید شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا و نوه نادر شاه که آخرین شاهزاده خاندان افشار بود و در خراسان استقلال داشت و در اثنای زدو خورد های سابق دستگیر شده و کورش کرده بودند مصلحت را درین دانست که باو پناه ببرد تا جان وی در امان باشد این بود که نزد آقا محمد خان رفت . آقا محمد خان هم در رواق امام هشتم در حضور همه بزرگان خراسان سوگند یاد کرد که آسیبی باو نرساند و پس از آنکه او را خام کرد جوهری را که پیش او سراغ داشت خواستار شد و چون شاهرخ میرزا از تسلیم آن خود داری کردوی را در شکنجه کشیدند و چندان شکنجه کردند که چیزی نمانده بود جان بسپارد . این بود که از ترس جان خویشتن جایی که آن گوهرها

را در آن پنهان کرده بود نشان داد و آقا محمد خان آنها را تصرف کرد. می نویسند در آن گوهرها یا قوت بسیار درشتی بود که اوزنك زیب پادشاه معروف هند بر تاج خود نصب کرده و نادر از هندوستان آورده بود.

پس از آنکه آقا محمد خان برین گوهرها دست یافت شاهرخ میرزا را با همه کسانش از خراسان بازندران فرستاد، اما در در راه بواسطه زخمهایی که هنگام شکنجه دادن باو زده بودند جان داد و در آن زمان شست و چهار سال داشت و بدین گونه سلطنت خاندان افشار در ۱۲۱۰ قمری پس از مرگ شاهرخ میرزا آخرین شاهزاده این خاندان منقرض شد.

لشکرگشی دوم گرجستان

آقا محمد خان باین اندیشه بخراسان رفته بود که نخست کار با زماندگان نادرشاه را بسازد و از آنجا بماوراءالنهر لشکر بکشد و با خان بخارا که پس از کشته شدن نادرشاه مستقل شده بود جنگ کند و آن سر زمین را هم بگیرد اما همان زمان که در مشهد بود باو خبر رسید که از روسیه یاری پیادشاه گرجستان رسیده و دوباره گرجیان نواحی را که وی گرفته بود تصرف کرده اند و از رود ارس گذشته و باذربایجان رسیده اند.

این بود که آقا محمد خان ناچار بار دیگر راه گرجستان را پیش گرفت و از خراسان باذربایجان رفت و درین میان حوادث نیز یاری مخصوص باو کرد و آن این بود که در همان اوان در ماه نوامبر ۱۷۹۶ میلادی (جمادی الاولی ۱۲۱۱ قمری) یگانه ترین ملکه معروف روسیه که پشتیبان بسیار قوی نصارای گرجستان بود مرد و آقا محمد خان برای سرکوبی گرجیان مانع بزرگی در پیش نداشت. اما روزگار با او هم یاری نکرد بدین معنی که هنگام توفیق در آذربایجان که می خواست دو او ایل بهار بگرجستان بتازد در موقعی که در حوالی شهر شوشی در آن سوی رود ارس لشکرگاه ساخته بود شب ۲۱ ذی الحججه ۱۲۱۱ دوتن از لشکر یانش بچسادری که در آن خفته بود وارد شدند و بزخم کارد او را کشتند.

هیأت ظاهری آقا محمد خان

از زمان قدیم تصویری از آقا محمد خان در ایران و اروپا انتشار دارد که چهره بسیار لاغر بی موی او با تاجی مروارید نشان بشکل بیضی در آن دیده می شود. درین تمثال خطوط چهره او بسیار طبیعی نیست و ظاهراً در زمانهای بعد از و این تصویر خیالی را ساخته اند. یگانه سند معتبری که درباره هیأت ظاهری او هست آنست که سر جان ملکم انگلیس در کتاب معروف تاریخ ایران خود آورده است. سر جان ملکم در سال ۱۲۱۵

قمری مطابق با ۱۸۰۰ میلادی از جانب شرکت هندوستان بسقارت بدربار ایران آمده است و درین موقع تازه چهار سال از کشته شدن آقا محمدخان گذشته بود و بهمین جهت اطلاعاتی که وی بدست آورده است می بایست کاملا درست باشد. سرجان ملکلم می نویسد آقا محمد خان لاغر و باریک اندام بود و از دور جوانی چهارده پانزده ساله بنظر می آمد، چهره چین خورده داشت و بی مو مانند چهره پیر زمان بود و چون بیشتر درخشم بود سببای خوش آیتند نداشت. بهمین جهت اگر کسی بروی او مینگریست وی درخشم میشد و بدین گونه کسی جرأت نداشت بر چهره او بنگرد. می نویسد که وی اغلب گرفتار حمله صرعی بوده است و گاهی در سفرها این حالت روی می داده و هر وقت که مبتلی می شد تا دو ساعت بی هوش و در حال تشنج بوده است. روزی در شکار اسب وی در باطلای قزو رفت و در آن حال گرفتار همان حمله صرعی شده بود. سرنازی که با وی بود برنج بسیار او و اسبش را از باطلای بیرون کشید و در کنار او ایستاد تا بپوش آید. چون چشم باز کرد و وی را دید از او بسیار ممنون شد و باو انعامی وعده کرد، اما مدتها گذشت و بوعده خود وفا نکرد و آن سرباز که جرأت نمی کرده است مطالبه کند هر زمان که با او روبرو میشد بر چهره او می نگریست شاید بدینوسیله وعده او را بیادش آورد. روزی که باز بر چهره او مینگریست درخشم شد و فرمان داد چشمان او را بیرون آورند.

درین تردید نیست که آقا محمدخان در پنج یا شش سالگی پس از شکست خوردن پدرش بدست لشکریان عادلشاه برادر زاده نادرشاه اسیر شده و در همان زمان او را مقطوع النسل کرده اند و ناچار سو و رشد طبیعی او کامل نبوده و بهمین جهت که بسیار لاغر و نحیف بود و نیز بهمین سبب گرفتار صرع بود. این نکته در تاریخ ثابت شده که بسیاری از دلاوران در میدانهای جنگ حال طبیعی نداشته اند و پیشرشان گرفتار حمله صرعی میشدند و در آن حال کارهای شگفت می کرده اند و حتی این نکته را درباره ناپلئون اول سردار بسیار معروف فرانسوی هم نوشته اند.

سیرت آقا محمد خان

در میان تاریخ و یسان که درباره وی بحث کرده اند باز سرجان ملکلم بیش از دیگران اوصاف وی را شرح داده است. می نویسد که بالاترین شهوت وی ریاست بود و پس از آن امساک در خرج و سپس انتقام و کینه جوئی، اما بیشتر امساک و انتقام را در مقام جاه طلبی از یاد می برد و برای استرضای ریاست دوستی خویش از هیچ چیز دریغ نداشت. حقیقت دیگری که در باره وی منکر نمی توان شد اینست که اگر می توانست بغریب و خدعه کاری از پیش ببرد بزور متوسل نمیشد. پیران مادهان بدانان این نکته را

مکرر آورده اند که از یکی از نزدیکان آقا محمد خان پرسیده اند آیا وی شجاع بوده است یا نه ؟ او گفته است البته شجاع بود ولی من هرگز بیاد ندارم بشجاعت کاری از پیش برده باشد و حیل و تزویر او کار را چنان از پیش میبرد که دیگر حاجت بدلاوری نداشت . فکر وی بسیار عملی بوده و برای پیش بردن مقصود خود از هیچ روی گردان نمی شده است و هر وسیله ای را جایز می شمرده . معاصرینش گفته اند که ظاهراً دعوی دینداری میکرده و حتی در لشکر کشتی ها و سفرها نیم شبان بر می خاسته و نماز میکرده و با این همه با برادرش جعفر قلی خان بقرآن قسم خورده بود که وی را پیش از يك شب در طهران نگاه ندارد و چون او را کشتند و کشته اش را نزد او بردند دستور داد فوراً از شهر بیرون ببرند که برخلاف سوگند خود رفتار نکرده باشد .

دیگر از صفات او که همه تاریخ نویسان در آن اتفاق کرده اند بی رحمی اوست و حتی این لطیفه را از یکی از عمال نزدیک او روایت کرده اند که هر وقت از پیش او میآمد دست بر سر خود می نهاد تا ببیند بجای خود هست یا نه ؛ در نتیجه این سختگیریها و بدرفتاریها و پیمان شکنی ها هرگز بهیچ کس اطمینان نداشته و در سراسر مدت فرمانروایی خود بزرگان و متنفذین ایران را مجبور می کرده است که همیشه چندتن از نزدیکان خود را بگروگان نزد او بفرستند تا بدین وسیله بدیشان اعتماد کند .

در برابر این صفات طبیعی که برخی از آنها ناشی از نقص خلقت او بوده است تردیدی نیست که مردی کاردان و با کفایت و مدبر بوده چنانکه نه تنها سرعت هرچه تمامتر ایران را گرفت و پادشاهی رسید بلکه سرزمینی را که پریشان و گرفتار ملوک الطوائف و آهزان مسلح و گردن کشان بود امن کرد و جهانیان را از پیشرفت های خود خیره ساخت . در امور داخلی ایران وی برخی اصلاحات کرد از آن جمله این بود که دستور داد بهر شهری که وارد می شود کسی باستقبال او نرود . پیش از ورود دوره صفویه و پس از آن در دوره افشارها و خاندان زند در سراسر ایران معمول شده بود که مکاتبات دولتی را با انشای پرتکلف و پراز کنایه و استعاره و عبارت پردازیهای زاید و مغل می نوشتند و او نخستین کسیست که دستور داده است مکاتبات و احکام و فرمانهای دولتی را بزبان ساده بنویسند و از عبارت پردازی خود داری کنند و هر وقت فرمانی یا حکمی پیش او می بردند که امضا کند و باصطلاح آنروز «صححه» بگذارد یعنی بگوید صحیح و درستست و ادا می کرد میخوانند و اگر عبارات مغلط و مقدمه منشیانه آغاز کرده بودند نمی گذاشت بخوانند و دستور می داد عوض کنند .

از طرف دیگر بهر اسم درباری بسیار مقید بود، چنانکه می نویسند وقتی سفیری از سوی پادشاه افغانستان دربار او آمده بود و کسی که سفیر را نزد او برد گفت سفیر پادشاه

افغانستان برای پای بوسی غلامان آستان شما آمده است. آقا محمد خان چنان درخشم شد که چیزی نمانده بود حکم کشتن آن بیچاره را بدهد و گفت چگونه ممکنست سفیر پادشاهی پای غلامان ما را ببوسد؟ و باید احترام سلطنت را نگاه داشت. سپس دستور داد آن کسی را که تا این اندازه نسبت بسلطنت بی احترامی کرده است بچوب ببندند و قسمت عمده ازداری او را ضبط کرد.

دیگر اذکارهای مهم او در کشور داری این بود که سر بازان و لشکریان خود را بسیار رعایت میکرد و همیشه جیره و حقوقشان را بموقع می رساند و در آسایش آنها جدی داشت. در جنگهای آن زمان که هنوز غارت کردن جزو آیین رسمی کشور گیری بوده است تا وی اجازه نمیداد کسی حق نداشت دست بیغما دراز کند. اما دو برابر این سختگیریها منتهای رعایت را نسبت بلشکریان خود داشت، چنانکه گفته اند در محاصره کرمان و چنگ بالطفعلی خان سپاهیانش عده ای ازرنان را اسیر کرده و با خود آورده بودند. پس از چندی چند تن از محترمین کرمان بایک تن از علمای بسیار محترم بطهران نزد او آمدند و خواستار شدند که اسیران را پس دهند. آقا محمدخان گفت من هرگز راضی نمیشوم آنچه در دست سپاهیان منست ازیشان پس بگیرم و از طرف دیگر هم مانع نیستم مردم کرمان اسیران خود را بخرند، لشکریان را راضی کنند و هر کرا میخواهند با خود ببرند.

این رعایت فوق العاده ای که در باور لشکریان خود داشت سبب شده بود که سپاهیانش بیز نسبت باو منتهای دل بستگی را داشتند و او هم نه تنها رعایت آسایش آنها را می کرد بلکه وسیله تفریح و در ضمن ورزش ایشانرا در سواری و بکار بردن اسلحه فراهم می آورد، چنانکه هر وقت جنگی در میان نبود لشکریان خود را با خود بشکار می برد و شکارهای سیار با شکوهی فراهم می کرد.

با این همه بواسطه جنگها و تاخت و تازهای بسیار که کرد سر انجام لشکریانش خسته شدند و از دستش بتنگ آمده و در اواخر پادشاهی او ازو ناراضی بودند چنانکه عاقبت بیپایه ای در لشکر گاه و در حین لشکر کشی سه تن از لشکریانش او را کشتند. تردیدی نیست که مردان مقطوع النسل بی رحم و سخت گیر و شدید العمل میشوند و این صفات درونیز بمنتهی درجه بوده است. وانگهی از کودکی بیابان گردی و تاخت و تاز و غارت و کشتار خوی گرفته و مراد تپایی که درین راه کشیده بود کینه و نفی دودل او فراهم ساخته بود و بهیچکس رحم نمیکرد. معروفست در مدتی که در شیراز بوده و اجازه رفتن از آنجا نداشته است چون کریم خان نسبت باو باز هم مهربان بوده او را روزها در مجلس خود می نشاند و وی هم چنان که روی قالیهای فاخر دستگناه کریم خان نشسته بود چون دیگر کاری از او بر نمی آمد با چاقو فرش زیر پای خود را می درید و حتی گفته اند که چون

بردستگاه کریم خان در شیراز دست یافت افسوس خورد و گفت اگر میدانستم روزی این فرشها بمن تعلق میگيرد این کار را نمیکردم .

پیدااست که این سخت گیریها و بجزرحمیها مخصوصا در جنگها بیشتر ظاهر میشده و بهمین جهت کشتارهایی که آقا محمد خان در ضمن کشورگیریهای خود کرده بخصوص در گرفتن شیراز و اصفهان و قتل عام کرمان و تفریس معروفست . در کرمان حتی پیشوایان دینی و طلاب مدارس و زنان پیرو کودکان را معاف نکردند و تنها خبر دستگیری لطفعلی خان یاور رسید بمردم شهر امان نداد و در تفریس هم خونریزی بمنتهای شدت خود رسید . شدت عمل آقا محمد خان حتی متوجه نزدیکان او میشده و از نخست که بنای کشور گیری را گذاشت چون در میان قاجارها نفوذی نداشت حتی کسانی که از پیروی نکردند و تنها راهی که داشت این بود که بوسیله خوف و خشیت بر آنها غالب شود و درین کار با اندازه ای مبالغه کرد که حتی با برادران خود رضا قلی خان و مرتضی قلی خان و جعفر قلی خان و مهدی قلی خان جنگ کرد و از آن پس این نفاق در خاندان شاهی قاجار ماند و اتحاد و پیوستگی که لازمه خانوادگیست درین خاندان نبوده است چنانکه پس از مرگ فتحعلی شاه پسرانش بر سر سلطنت با هم نزاع کردند و پس از مرگ محمد شاه همین اوضاع پیش آمد .

در باره ثامت و امساک او در خرج کردن نیز در کتابها مطالب فراوان هست و درین زمینه نمی توان شك کرد . دلیل آنهم واضحست که وی خرد سالی و جوانی خود را در عسرت و تنگدستی گذرانده و بیشتر اوقات از تهیه وسایل زندگی محروم بوده است، چنانکه در موقع فرار از شیراز تهی دست بود و چیزی که سبب پیشرفت کار او شد این بود که مالیاتی را که از عراق و مازندران بفارس می بردند غارت کرد و وسیله برای تامین لشکر کشی خود فراهم ساخت و از آن پس نیز مصارف لشکریان خود را از غارت نواحی مختلف ایران بدست می آورد و در زمان او مالیات ایران وضع مرتبی نداشت .

در باره تنگ چشمی او داستانهای بسیار گفته اند از آن جمله گفته اند که بنا ولیعهد و برادر زاده اش فتحعلی شاه که از همه پیش او عزیز تر بود همواره بر سر خوزاک سخت گیری می کرد و معروفست که باومی گفت ایران استطاعت آنرا ندارد که تو دورنگ خورش بر سر سفره خود داشته باشی . در سبب کشته شدنش گفته اند که آنروز خربوزه ای برایش آورده بودند و یک نیمه از آنرا در ناها را خورده و نیمی دیگر را گفته بود برای شام بگذارند و چون موقع شام رسید و خربوزه را خواست معلوم شد سه تن از خدمت گزارانش خورده اند . در خشم شد و فرماداد آن سه تن را فردا صبح بکشند و آنها نیز که از جان خود درهراس بودند شبانه همدست شدند و بر سر بالینش رفتند و بزخم کارد او را از میان برداشتند .

نیز آورده‌اند که چون در خراسان بر شاهرخ میرزا آخسریت شاهزاده افشار دست یافت و حواهر نادر شاه را که زد او بسود بشکند ازو گرفت از دبدن آن گره‌های گرانباه به چنان شاد شده بود که در اطلاق را بروی خود بسته بود و بر روی آنها می‌غلطید .

بهمین جهتست که جامه‌های نازکی پوشید و غذای لذیذ نیکو خورد و مسجید و بسیار ساده زندگی میکرد و تسبیح و تشریفات نمی‌پرداخت و این همه برای آن بود که خرجی فراهم نکند . معمولاً در جنگها پادشکار بر سر سفره‌ای که روی زمین می‌گسترده می‌نشست و خوراک بسیار ساده‌ای می‌خورد و همراهان نزدیکش را هم بر آن سفره مینشاند . گویند روزی که با همراهان خود نان جو و ماست میخورد یکی از درباریان هم بر آن سفره نشست و با وی بخوردن مشغول شد در میان خوراک ناگهان دستش را گرفت و مانع از خوردن او شد و گفتم هر چه پلو و مریاهای لذیذ می‌خواهی بخور من حرفی ندارم اما راضی نیستم ازین سفره‌ای که برای لشکریان منست چیزی بخوری .

دیگر از حکایاتی که سرچاق ملکوم در باره کثامت آقا محمد خان آورده اینست کهه وقتی مردی دهقانرا پسرای خطایی که کرده بود بجزایات کشیده بودند و میخواستند گوشش را ببرند جلاد را خواست و دستور داد در حضور او مجازاتش کند . دهقان پسوای بجلاد وعده کرد که همه گوشش را نبرد و چون آقا محمد خان این مطلب را شنید در ستایی را نزد خو خواند و گفت اگر دو برابر پولی که بجلاد وعده کردی بخودم بدهی گشت را نمی‌برم . دهقان بدست و پای او افتاد و ازو شکر گراری کرد و تصور کرد شوخی کرده است بهمین جهت راه افتاد که برود آقا محمد خان او را نزدیک خود خواند و چنان پول را ازو مطالبه کرد .

بیز نوشته‌اند زمانی با درویشی شریک شد و درویش در حضور او بدر بار آمد و نخست وی برای فریفتن دیگران چیزی ساخت و در آریا را دعوت کرد هر یک چیزی بدرویش بدهند و هر یک برای رقابت با دیگری و جلب توجه اوسعی کردند بیشتر بدهند و بدین گونه درویش مبلغ خطری گرد آورد ولی طم‌ش جنبید و شبانه فرار کرد آقا محمد خان هر چه در پی او گشت او را نیامد و این واقعه را خود برای درباریان خویش روایت کرده و دستور داده است آن درویش را هر جا بیابند دستگیر کنند اما درویش ظاهراً از ایران رفته و هر چه گشته‌اند او را نیافته‌اند .

در جوانی که آقا محمد خان در شیراز در دستگام کریم خان میزیست است کریم خان مهربانی بسیار با او میکرد و همیشه او را در مجالس خود می‌نشانیده و حتی در کارهای مهم با او شور میکرده است . اما وی همینکه برخاسته بود زنده چیره شد از هیچ

گونه آزار و بی‌احترامی بزن و مرد آن خانواده خود داری نکرد در ایران معروف بود میگفتند وقتی که شیراز را گرفت قبر کریم خان را شکافت و سرش را با خود بظهران آورد و در زیر پله‌های قسمتی از ساختمانهای کاخ گلستان که در ضلع شمال غربی آن واقعست و بعیاض سرچشمه معروفست و مظهر آب در آنجاست دفن کرد که هر وقت از آن پله‌ها بالا و پایین میرود سرش را لنگد مال کند . این مطلب در میان مردم ایران بسیار رایج بود و پس از خلع قاجاریه آجر فرش زیر آن پله‌ها را شکافتند و استخوانهایی بدست آوردند و در همان‌موقع عکسی برداشتند که معروفست . نیز معروفست که چون شیراز را گرفت خانهای شاهزادگان زند را ویران کرد و هر چه داشتند بیاد غارت داد .

دیگر از مطالبی که در حق ناشناسی او معروفست و از پیران شنیده‌ام اینست که در حین توقف در شیرازیکی از مردان دستگاه کریم خان باو بسیار مهربانی میکرد و چون وی در شیراز حکم اسیری را داشت و دیگران همه او را خرد میگرفتند و این مرد یگانه کسی بود که با او مهربان بود آقا محمد خان همیشه از وی امتنان داشت و در هر موقع از ویاری میخواست و وی هم دریغ نمیکرد . روزی که در حمام بود آقا محمد خان هم وارد شد و آن مرد درباره وی بسیار مهربانی کرد و نزدیک خود نشاند . آقا محمد خان بسیار ممنون شده بود و گفت اگر روزی بغت بامن ببار شود و بدولت برسم سزای این مهربانی‌های ترا خواهم داد . آن مرد گفت از قدیم گفته‌اند که دولت مانند مرغیست که بر سر کسان مینشیند و بالهای بسیار بلند دارد و بر روی چشمها می‌گسترند بطوری که مانع از دیدن می‌شود . آقا محمد خان گفت چنین نیست و اگر آن روز برسد بتو نشان میدهم . اتفاقاً در موقعی که آقا محمد خان اصفهان را گرفت آن مرد جزو کار گزاران خاندان زند در اصفهان بود و دستگیر شد و او را هم با دیگران آوردند که در حضور آقا محمد خان بکشتند . وی برای اینکه عهد دیرین خود و گفتگوی آنروز در حمام را بیادش بیاورد دو دست را روی چشمان خود گذاشته بود . آقا محمد خان دستور داد او را پیش آوردند و سبب این کار را پرسید و چون او مطالب را گفت درخشم شد و فرمان داد نخست چشمانش را در آوردند و پس از آن سرش را بریدند .

ازین گونه روایات در باره آقا محمد خان و صفات شخصی او در اسنادی که از زمان وی مانده و حتی در خاطره پیرانی که مادیده‌ایم بسیار بوده است . پیداست که ایرانیان در همان زمانی که وی زنده بوده است دل خوشی از او نداشته‌اند و کارهایش را نهی پسندیده‌اند .

مناسبات گرجستان با ایران

کشوری که از زمانهای قدیم ایرانیان بآن گرجستان گفته‌اند ناحیهٔ نسبة وسیعست که شمال و مغرب آن را کوهستان و جنوب و مشرق آن را دشتی حاصلخیز فرا گرفته است. در شمال آن رشته کوههای قفقاز و در جنوب آن ارمنستان و در مشرق سرزمینی واقع شده که ایرانیان قدیم بآن ایران می‌گفتند و جایگاه آلانیان قدیم بود و اینک جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان و جمهوری نخجوان را تشکیل می‌دهد و مغرب گرجستان بندری بای سیاه می‌رسد.

ایرانیان در زمان قدیم باین سرزمین گرجستان گفته‌اند و سپس در دورهٔ بعد آنرا گرجستان نامیده‌اند و مردم آن دیار بکشور خود « ساخارتولو » (۱) می‌گویند. کلمهٔ گرج و گرجی را در زبان تازی « جرز » و گرجستان را نیز گاهی « جرزان » نوشته‌اند. در زمانی که قلمرو پادشاهان گرجستان نوسه یافته کشورشان شامل قسمت غربی و مرکزی ناحیهٔ ماوراء قفقاز بوده است.

درین سرزمین مللی که از يك نژاد و اندک اختلافی در زبانهای ایشان هست از زمان قدیم مسکن داشته‌اند و زبانهای آنها را که بیک دیگر نزدیک اند از نظر زبان‌شناسی جزو دستهٔ زبانهای « خارتولی » (۲) می‌دانند و خطی دارند که از خط یونانی گرفته‌اند ولی در آن تصرف بسیار کرده‌اند. در نتیجهٔ همسایگی و روابط نزدیک که با ایران داشته‌اند يك عده معتاد به کلمات فارسی وارد زبان گرجی شده و برخی از شاهکارهای ادب ایران را بزبان گرجی ترجمه کرده‌اند از آن جمله است شاهنامهٔ فردوسی و ویس و رامین فخرالدین اسعدگرگانی.

گرجستان بچند ناحیهٔ جزء تقسیم شده که مهمترین آنها کاخت و کارتیل و ایسرت و مسفت بوده است. یکی از نواحی آن سرزمین لازیکای قدیم یا لازستان دوره‌های بعد بوده که گاهی هم استقلال پیدا کرده است.

دین اکثریت گرجیان امروز ارتودوکس یونانیست و برخی از طوائف این نژاد در زمانهای بعد اسلام آورده‌اند، مانند انگریان یا لزگیان و آجارها و گروهی از ابخازیان. در دورهٔ هخامنشی سرزمین گرجستان مانند کشورهای مجاور آن جزو خاک ایران بوده است. پس از آن دولتهای نیمه‌مستقلی در کارتیل و کاخت تشکیل شده و در دورهٔ ساسانی مدتهای مدید گاهی بتصرف امپراطوران بیزنتیه در آمده و گاهی از ایالات ایران بوده است.

گرجیان خود مدعی اند که زنی بنام «نیو» دین ترسا را بآنجا برده و در آغاز قرن چهارم میلادی مردم گرجستان بآن گرویده‌اند و «میربان» پادشاه گرجستان نخست این دین را پذیرفته و مردم را بآن دعوت کرده است. استقلال کلیسای گرجستان را در انجمن عمومی نصاری جهان در سال ۶۸۰ میلادی برسمیت شناخته‌اند.

پادشاهان ساسانی با آنکه در ارمنستان گاهی منتهای سخت‌گیری را برای برانداختن دین ترسایان کرده‌اند در گرجستان این معامله را روانداشته‌اند و این می‌رساند که نصاری گرجستان با زردشتیان ایران و دربار ساسانی پیش از مردم ارمنستان سازش داشته‌اند. از زمانی که دولت بیزنتیه یعنی روم شرقی و رومیة الصغری در آسیا تشکیل شده همواره در سرگرجستان با دولت ساسانی اختلافی در میان بوده و کرارا زد و خوردهایی برانگیخته‌اند و تا پایان دوره ساسانی این کشمکش در میان بوده است و سرانجام آخرین بار در ۶۲۷ هرا کلیوس امپراطور بیزنتیه گرجستان را از ایران گرفت اما بزودی تازیان که بر ایران تاختند این سرزمین را هم جزو قلمرو خود کردند و تنها بگرفتن جزیه از نصاری گرجستان قناعت کردند و گرجیان را در دین خود آزاد گذاشتند.

دوره اسلامی تعلیس که در مرکز گرجستان واقع است مهم‌ترین شهر آن سرزمین شد و شهری بود که ترسایان و مسلمانان در آن با کمال سازگاری زندگی کردند. در پایان قرن دوم هجری سلسله باگراتیان که تازیان باها «بقراطیان» می‌گفتند و دست شاهان خلفا بودند قدرتی گرفتند و از جنوب قلمرو خود را وسعت دادند. بهمین جهت ناحیه گنجه که از جزو گرجستان شده و در قرن ششم هجری گرجیان قسمت عمده از سرزمین اران را هم متصرف شده و تا آذربایجان ایران پیش‌رفته‌اند و شهر تبریز نیز مدتی در دست آنها بوده است چنانکه خاقان اخنسان ممدوح عمده خاقانی که شروان و قسمتی از آذربایجان را هم داشته از پادشاهان گرجستان بوده است.

پیش از آن در قرن پنجم سلجوقیان گرجستان را هم گرفتند و تنها در سال ۴۹۳ هجری که ترسایان در جنگ صلیبی شهر اورشلیم را متصرف شدند داوید پادشاه گرجستان کار گزاران سلجوقی را از آنجا راند و در دوره سلطنت تامار ملکه معروف گرجستان از ۵۸۰ تا ۶۰۹ دولت گرجستان باوج ترقی رسید و پس از آن باز دوره انحطاط آغاز شد. زیرا که پادشاهان مغول گرجستان را گرفتند و پس از آن تیمور گورکان در ۷۸۹ و ۸۰۶ شش بار بگرجستان لشکر کشید.

در قرن پنجم هجری که سلسله باگراتیان هنوز در گرجستان فرمانروایی داشت این سرزمین بسه ناحیه مستقل کرتیل و کاخک و ایمرت تقسیم شد و پنج ناحیه مستقل کوچک هم تشکیل یافت و از آن پس دیگر حکومت واحدی در این ناحیه بر سر کار نیامد.

پس از برچیده شدن امپراطوری بیزنتیه که دیگر از خارج دولتی با گرجستان یاری نمی کرد از یک سو ترکان عثمانی و از یک سو دولت ایران و ارسوی دیگر لگزیان نواحی مختلف گرجستان را تصرف کردند تا اینکه در قرن یازدهم هجری پادشاهان کرتیل و کاخت دست نشانده پادشاهان صفوی شدند .

از سوی شمال روسها بمرزهای گرجستان رسیده بودند و چون با مردم گرجستان هم کیش بودند و ظاهراً دعوی پشتیبانی از آنها داشتند و فرمانروایان ایران کراراً با مردم گرجستان بدرفتاری کرده بودند گرجیان تمایلی نسبت بدربار روسیه بهم زدند، چنانکه در ۹۶۵ لوان دوم پادشاه کاخت از ایوان چهارم واسیلیویچ تزار روسیه در برابر صفویه یاری خواست . در زمان شاه عباس اول الکساندر پادشاه گرجستان از باریس فتودوروویچ گادونوویچ تزار معروف روسیه مند خواست و در ۱۰۲۸ تیموراز پادشاه گرجستان نیز سفیری بندربار میخائیل فتودوروویچ رومانوف نخستین تزار خاندان رومانوفها فرستاد و از او استمداد کرد. ولی نیروی تزارهای روسیه هنوز بجایی نرسیده بود که با گرجستان یاری مؤثری بکنند، بهمین جهت وضع این سرزمین تغییری نکرد و تنها در دوره سلطنت و اختتامگ ششم پادشاهان گرجستان اینک نیرویی بهم رساندند

هر اقلیوس دوازدهم که از ۱۱۷۵ تا ۱۲۱۳ سلطنت کرده است، گاهی در برابر دولت عثمانی و لگزیان و لشکریان ایران ایستادگی کرد ولی در زمان وی حوادث شومی رخ داد از آن جمله طاعون سختی بود که در ۱۱۸۴ روی آورد و قتل عام آقا محمدخان در ۱۲۱۰ بود. بهمین جهت جانشین وی گرگی دوازدهم در ۱۲۱۵ کشور خود را بر روسیه واگذار کرد و چند سال بعد در ۱۲۱۹ نیز ناحیه ایمرت یکی از ولایات روسیه شد

در دوره صفویه از ۱۰۲۴ تا ۱۱۱۵ که اوج قدرت شاهان صفوی در گرجستان بوده است همیشه از دربار صفویه حکمرانی گرجستان می فرستاده اند و کسانی که بحکومت گرجستان رفته اند بدین قرارند: عیسی خان در ۱۰۲۴ ، علیقلی خان در ۱۰۲۵ ، پیکارخان در ۱۰۲۵ ، قرچکای خان در ۱۰۳۳ ، سلیم خان در ۱۰۴۳ ، مرتضی قلی خان ملقب بشهنواز خان در ۱۰۶۹ ، بیژن خان در ۱۰۸۶ ، عباسقلی خان در ۱۰۹۹ ، کبعلی خان از ۱۱۰۶ تا ۱۱۱۵ زمان شاه سلطان حسین .

در ۱۲۰۹ ابراهیم خلیل خان که از جانب ایسران از ۱۱۷۷ تا ۱۲۱۱ حکمرانی قراباغ داشت بار دیگر از ۱۲۱۱ تا ۱۲۲۱ باین مقام رسید در موقعی که آقا محمدخان در کرمان و فارس بود موقع را غنیمت شمرد با حکمران تعلیس و اعیان شروان و شماخی وقبه و در بندهدست شد و بندی سرکشی را گذاشتند. آقا محمدخان در بارگشت بتهران بپیرزا اسدالله خان نوری که در آن زمان وزیر لشکر بود و پس از آن بام اعتمادالدوله

صدر اعظم ناصرالدین شاه شد دستور داد که لشکری گرد آورد در بیرون شهر لشکرگاه ساخت و عازم آذربایجان شد .

پس از آنکه باردیبل رسید بمحمد حسین خان قواندو دستور داد تا با عده ای در سه فرسنگی قلعه پناه آباد در سر پل خدا آفرین در کنار ارس لشکرگاه بسازد تا ابراهیم خلیل خان نتواند پل را از میان بردارد . با همه شتابی که محمد حسین خان کرد چون بر سر پل رسید دید که ابراهیم خان پل را شکسته است و خبر باقامحمدخان داد . وی هم سلیمان خان را که از فرماندهان لشکرش بود مامور کرد پل را از نو بسازد و چون پل را تعمیر کردند چهار برج در دو طرف آن ساختند تا لشکریان خود را از پل بگذرانند و مصطفی خان قاجار را بسوی طالش روانه کرد و سلیمان خان را با پنج هزار تفنگچی و محمد حسین خان برادر حاج محمد ابراهیم صدر اعظم را با سه هزار سپاهی در پی مصطفی خان فرستاد .

اعیان طالش چون خبر را شنیدند زن و فرزند و دارایی خود را سوار کشتی کردند و بسوی سالیان راه افتادند . اما مردم سالیان از ترس آنهارا راه ندادند و ایشان ناچار در میان دریا لنگر انداختند . تفنگچیان گیلانی مامور شدند که بشنا بیان دریا بروند و کشتی های ایشان را اسیر کردند . سلیمان خان و مصطفی خان مردمی را که بکوهها پناه برده بودند آزار بسیار کردند و جمعی کثیر را اسیر گرفتند . این اسیران را که نزد آقا محمدخان بردند چند تن از ایشان را کشت و فرزندان ایشان را بمانندوان واردیبل فرستاد و تنها شاهنوارخان پسر شاه پلنگ را که از سران گیلان بود بخود نزدیک کرد .

پس ازین و اقع از پل خدا آفرین گذشت و در راه مصطفی خان را بالشکری برای سرکوبی ارمنیان ناحیه قبان فرستاد و وی هم جمیع کبیری از زن و مرد و پسر و جوان را اسیر کرد و با صدوشانزده سر بریده نزد آقا محمدخان فرستاد . وی هم اسیران را در میان لشکریان خود تقسیم کرد و رضاعلی خان نام را بشاحیه دیگر برای تاخت و تاز فرستاد .

سپس در منزلی معروف بتخت طاوس عبدالرحیم خان شیرازی و چراغ خان بختیاری را با عده ای بیاسبانی پل گماشت و سلیمان خان و مصطفی خان را با ده هزار سپاهی برای گرفتن قلعه پناه آباد فرستاد و ایشان در نیمه راه بلشکریان ابراهیم خلیل خان برخوردند و جنگی کردند و آن لشکریان بقلعه گریختند و ایشان قلعه را محاصره کردند . آقامحمدخان در شب اول آه رسید و بر قلعه توپ بست و جمعی را کشت سپس مصطفی خان را با پنج هزار سپاهی بمسکران سه فرسنگی پناه آباد فرستاد که راه را بر فراریان ببندد و رضاعلی خان را هم با عده ای بتخت طاوس روانه کرد که راه مسافران و کاروانیان را بگیرد .

سرانجام ابراهیم خلیل خان با ده هزار تن از قلعه پناه آباد بیرون رفت و جنگی در گرفت و هزارتن از سپاهیانش کشته شدند و گروهی نیز اسیر شدند . آقا محمد خان دستور

داد نامه ای بابراهیم خلیل خان بنویسند و او را باطاعت دعوت کنند . نوشته اند که منشی در آن نامه این شعر را نوشته بود :

زمنجریق فذک سنگ فتنه می بارد
تو ابلهانه گریزی با بگینه حصار

و ابراهیم خلیل خان در جواب این شعر را نوشت :

گر نگهدار من آنست که من میدانم
شیشه را در بغل سنگ نکه میدارد

سپس پیرقلی خان و عبدالله خان که از سران لشکر آقا محمد خان بودند مأمور شدند محمد بیگ و اسد بیگ برادر زادگان ابراهیم خلیل خان را که در بیرون قلعه پناه آباد بودند بگیرند و نزد آقا محمدخان ببرند . ابراهیم خلیل خان از شنیدن این خبر بر آشفت و یکی از خویشاوندان خود را نزد آقا محمدخان فرستاد و پیشنهاد کرد یکی از نزدیکان خود را بگروگان بلشکر گاه آقا محمدخان بفرستد و هر سال خراجی بپردازد و بر بیری او بیخشد و اجازه دهد وقتی دیگر خود بنزد او برود . وی این پیشنهاد را پذیرفت و محمد خان قاجار ایروانی و جوادخان حکمران گچس و ملک مجنون و ملک قلی و ملک اسمعیل از سران آندبار با پیشکش های فراوان نزد آقا محمد خان رفتند . شیخعلی خان پسر فتحعلی خان از اعیان شهر قبه بدست یکی از نزدیکان خود پنج هزار تومان نقد برای او فرستاد . حسین خان حکمران باکوبه (بادکوبه یا باکو) نیز نامه ای با پیشکش فرستاد و سلیمان پاشا حکمران بغداد هم چند اسب تازی و چند اسب نژاد او روانه کرد .

سراجام آقا محمد خان پس از سی و سه روز که در بیرون پناه آباد لشکر گاه ساخته بود روزی سران لشکر خود را جمع کرد و بایشان دستور داد که جوانان قاجار که از سی سال کمتر داشتند با جوانان طوایف دیگر که همراه او بودند در یک سو بایستند و پیران و سالخوردهگان قاجار و طوایف دیگر که بیش از پنجاه سال داشتند در سوی دیگر جایگیرند و خود نخست در میان جوانان رفت و گفت ما از عراق برنی گرفتن قلعه پناه آباد آمده ایم و آنرا محاصره کردیم و کاری از پیش نبردیم ، اکنون زمستان در پیشت و علوفه تنگ یاب خواهد شد ، چه مصلحت میدانید بمانیم و جنگ بکنیم یا بر گردیم ؟

جوانان گفتند هر چه دستور بدهید همان خواهیم کرد . وی در این سخن خوش آمد و گفت این جوانان خردمند مرا و کیل خود کرده اند ، سپس از پیران و سالخوردهگان پرسید چه باید کرد ؟ پیران قاجار گفتند زمستان در پیشت و آذوقه و علوفه بزحمت بدست خواهد آمد ، صلاح در آنست که بظهران بر گردیم و زمستانرا بمانیم و بهار دوباره باین جا بر گردیم .

آقا محمد خان گفت رای شما درست نیست . بزرگان قاجار میخواهند بظهران نزد زنان خود باز گردند و سران آذربایجان همین هوس را دارند و هیچ فکر نکردند که بزنان

خود چه خواهند گفت آیا آنها نخواهند گفت که همه بزرگان ایران رفتند و درین سفر نتوانستند از عهدهٔ يك چارچی بر آیند و مقصود او از چارچی ابراهیم خلیل خان بود زیرا که یکی از بیاگان او این منصب را داشته است.

چون آقا محمد خان این سخنان را گفت پیران و صالحوردگان گفتند ما از بیست جا نمی رویم تا این قلعه را با خاک یکسان نکنیم و ابراهیم خلیل خان را بگیریم آقا محمد خان گفت شما درست می گوئید اما چون من و کیل جوانانم بصواب دید ایشان کار می کنم . بامداد فردا باید هر يك از لشکریان بنهٔ خود را بردارد و خود سوار شود و در کنار بار گیر جدا بگیرد تا من بگویم چه باید کرد . فردای آن روز که همه آماده شدند وی راه تفلیس را در پیش گرفت و لشکریانش نیز در پی او راهسپار شدند و در منزل قراچای بنهٔ خود را گذاشتند و حاج محمد ابراهیم خان اعتماد الدوله هم در آنجا آمدند و از آنجا بهراکلیوس پادشاه گرجستان که در آن زمان در ایران باو «ارکلی خان» می گفتند نامه نوشت که درخواست ابراهیم خلیل خان را پذیرفتم و چند روزی باو مهلت دادم و اینک عازم تفلیس هستم . چون این کشور از زمان شاه اسمعیل صفوی تا کنون همیشه جزو ایران بوده باید فرمان گزار ما باشی

ارکلی خان با این نامه اعتنایی نکرد و بتهیة برج و بارو و تدارک جنگ پرداخت و از تفلیس با سپاهیان خود بیرون رفت . جنگی سخت در گرفت و در آن هنگام ناد سختی و زیدن گرفت و مانع کار گرجیان و ارمنیانی که در سپاه هراکلیوس بودند شد و ایشان پشت بمیدان جنگ دادند . لشکریان آقا محمد خان هم آنها را دنبال کردند تا دروازهٔ شهر رسیدند . درین میان چهارصد تن از مردم چرکس که اندیشهٔ کشتن آقا محمد خان را داشتند از دروازه بیرون رفتند و گرد سرافردهٔ او را گرفتند و برخی از علانهای چسادر را با تیغ بریدند . وی نترسید و از جایی که نشسته بود بر نخواست و تنگ چنان مازندرائی که با او بودند فرمان تیر انداختن داد و برخی از آنها را کشتند و کسانی که ماندند گریختند . درین موقع ارکلی ما چند تن از سران سپاه خود شهر رفت و زنش را که تاریخ نوپسان ایران بنام «ده فال» یاد کرده اند با خواهر و دختر خود برداشت و از تفلیس بکاخت و کر تیل گریخت و کوهستان آنجا پناه برد

آقا محمد خان هفتاد تن از سران گرجی را که گرفتار شدند کشت و وارد شهر شد و هر چه از زر و سیم و نفایس یافتند غارت کردند و پانزده هزار زن و دختر و پسر را اسیر گرفتند و کشتیها را دست بستند و در رود کر انداختند و کلیسیاها را سوختند و خانها را ویران کردند و پس از آن ویران تفلیس بیرون رفتند

درین هنگام آقا محمد خان جوانان را نزد خود خواند و آنها را نواخت و گفت

من و کیل شما بودم و بوکالت شما این کار را کردم و از آنجا بکنجه رفت و در دهانه جواد که ملتقای رود کر بارودارس باشد شنید که مصطفی خان دولو را که بادوازده هزار تن بدفع مصطفی خان حاکم شروان مرستاده است کشته اند. حاکم شروان چون یارای برابری با او در خود ندید بنیت داغی که پناه گناه خوبی بود رفته بود و مصطفی خان دولو شروان را گرفت. درین هنگام سلیمان خان برادر محمد حسن خان حکمران شکلی که از برادر رنجیده بود نزد الکساندر لگزی حاکم «چاروتله» رفته بود و لشکری از آنجا بچنگ برادر آورد. محمد حسن خان هم چون یارای برابری نداشت بآقا ش گریخت و بآقا محمدخان خبر داد. وی هم بمصطفی خان دولو دستور داد بیاری او برخیزد و مصطفی خان با لشکریان خود بآقا ش رفت. درین میان حاجی سمید و حاجی نسی که از اعیان آن دیار بودند نزد آقا محمدخان رفتند و از محمد حسن خان بدگفتند و وی دستور داد که مصطفی خان محمد حسن خان را بگیرد و با اموال وی نزد او بفرستد و حکمرانی شکلی را بسلیم خان خان بدهد و خود شروان بر گردد.

مصطفی خان هم او را گرفتار کرد و اموالش را گرفت و بدین بهانه بنای بیدادگری را گذاشت و کسان محمد حسن خان و اعیان آن سرزمین را شکجه داد و مال بسیار از ایشان گرفت و یک نیمه از مال محمد حسن خان را هم برای خود برداشت. چون این خبر بآقا محمد خان رسید او را احضار کرد و علیقلی خان را بجای او گذاشت. مصطفی خان هم بسوی لشکر گاه آقا محمد خان رهپار شد، اما کسان که از او آرا دیده بودند در نیمه راه پروتاختند و جنگی در گرفت و پسر از آنکه چندین تن ز دوسوی کشته شدند سرانجام مصطفی خان هم کشته شد.

آقا محمد خان از شنیدن این خبر پریشان شد و چون علیقلی خان بعد از مصطفی خان قاچار با آنجا رفت در دفع مصطفی خان شروانی کوشید و تا سرزمین «فندافی» او را دنبال کرد و او را در میان گرمت و کار را بروسعت کرد تا اینکه خراحی بعهده گرمت علیقلی خان در دشت مقان بآقا محمد خان رسید و با او بطهران آمد.

سرجان ملکلم می گوید در آن گیرودار که مردم گرجستان فاسد شده و باهم اختلاف داشتند و حتی پسران و دختران خود را ب مردم ایران و عثمانی می فروختند یک تر از ارمنیان آن سرزمین که یوسف امین نام داشت و مردی دلبر و فتنه جوی بود ارمنیان و گرجیان را برانگیخت که با دول اسلام در افتند. درین میان کریم خان زند از هراکلیوس خواست عروس خود را که زن پسر مهتر او بود و بیوه مانده بود یا ولیعهد خود گرگین خان که مراد همان گرگی سابق الذکر است و داماد خود داودخان و دوارده تر از پسران زرگان دیار و دوازده دختر زیبای دوشیزه که پیش از دوازده سال نداشته باشند نزد وی بفرستد

تا گروگان باشند. فرستاده کریم خان پیغام داد که اگر این کار را نکنند لشکری مامور گرجستان خواهد شد.

بزرگان دربارها را کلیوس اصرار داشتند که وی این پیشنهاد را بپذیرد و لیسو را کلیوس خود زیر بار نرفت و چون کریم خان گرفتاری دیگری پیدا کرد این کار پیش نرفت. ملکلم پس از شرح این واقعه جزئیاتی از فساد مردم آن سرزمین و اختلاف در میان آنها آورده است و حتی می گوید در جنگها سران لشکر می گریختند و بدشمن تسلیم میشدند سپس جای دیگری می گوید هر اقلیوس میخواست حمایت تزارهای روسیه را بر مردم گرجستان که ترسنا بودند جلب کند و پشتیبانی زورمند داشته باشد و بهمین جهت آقا محمد خان عزم کرد او را تنبیه کند.

می گوید در زمان فتنه افغان پسر کبیر با دربار عثمانی قرار گذاشت که شمال و شمال غربی ایران را در میان خود قسمت کنند. نادرشاه مانع از این کار شد و چون اورفت اوضاع ایران بهم خورد ملکه روسیه قبول کرد گرجستان تحت الحمایه او باشد و عهدنامه ای بسته شد که والی گرجستان خود و از جانب بازماندگان خود پذیرفت از اطاعت ایران بیرون رود و در حمایت دربار روسیه قرار بگیرد.

یکتا ترین (کاترین) ملکه روسیه نیز پذیرفت که او و بازماندگانش همیشه پشتیبان والی گرجستان باشند. حتی درین عهد نامه قید شده بود که نه تنها آنچه اکنون در تصرف والی گرجستان است در حمایت ملکه روسیه خواهد بود بلکه هر جایی را هم که بعد تصرف کند همین حال را خواهد داشت.

از سوی دیگر یکتا ترین خیال تجاوز بنواحی دیگر ایران هم داشت، چنانکه مرکز تجارتی در اشرف مازندران دایر کرده بود. در ۱۱۹۷ هجری (۱۷۸۳ م.) یک تن از امیران روسیه با چند کشتی جنگی با اشرف آمد و اجازه خواست در آنجا تجارت خانه ای دایر کند، ام چون در دادوستد بسیار آرزان می فروختند و گران می خریدند و پیدا بود که اندیشه سوداگری ندارند آقا محمد خان بدگمان شد و دستور داد ایشان را گرفتار کردند. پس ایشان را دعوت کرد و شراب بسیار داد و چون مست شدند همه را گرفتند و نزد او بردند و چون عذرخواهی کردند عفوشان کرد و خلعت داد و گفت باید ازین کار بگذرند و بدین گونه این کار سرنگرفت از سوی دیگر لشکریانی که وقتی بیاری پادشاه گرجستان فرستاده بود پس از چهار سال که مشغول محاصره شهر گنجه بودند بناگاه باز گشتند. چون آقا محمد خان آنها را باختر بگرجستان کرد نقشه اش این بود که راه را بر لشکریان روسیه ببندد که بیاری گرجیان نروند. پس از فتح کرمان دستور داد که لشکریان در بهار در اطراف طهران جمع شوند و نزدیک شست هزار تن را برگردانند. نهادهای روسیه از نامه آقا محمد خان بدگمان

اردی بهشت از طهران عازم شد و تا آن زمان کسی نیدانست بکجا خواهد رفت .
 لشکریان خود را سه قسمت کرد : يك قسمت را از سمت راست بمقان و شروان و
 داغستان فرستاد و قسمت دیگر از سمت چپ بسوی ایروان پای تخت ارمنستان رفتند و خود
 در میان ایشان راه قلعه شوشی را گرفت که از دژهای استوار قراباغ بود . چنانکه پیش ازین
 گذشت سلیمان خان پل رود ارس را بست و ازان گذشتند .

لشکریانی که بسوی مشرق رفته بودند از کرانه دریای خزر گذشتند و امرای آن
 نواحی با تسلیم شدند و با شکست خوردند . اما سران ایروان و شوشی بهرا کلیوس تاسی
 کردند و بنای مقاومت گذاشتند . چون هرا کلیوس را دعوت کردند که نزد آقا محمد
 خان برود گفت من جز ملکه روسیه فرمانبردار کسی نیستم . چون لشکریان آقا محمدخان
 بیشتر سوار بودند فتح ایروان و شوشی را مصلحت ندیدند و تنها باظهار اطاعت سر کردگان
 آن نواحی بسنده کرد و کسانی را بمراقبت ایشان گذاشت .

پس ازان دستور داد که لشکریان او که در سمت چپ بودند در گنجه باو پیوندند و
 با آنکه سپاه وی در راه پراکنده شده بودند باز چهل هزار لشکری با خود داشت و با
 این عده بتفلیس تاخت . هرا کلیوس چون بواسطه شتابی که آقا محمد خان بکار برده بود
 امیدوار نبود دربار روسیه با او یاری کند با لشکریان خود که چهار يك سپاه آقا محمد
 خان نمی شد در پانزده میلی تفلیس با او روبرو شد . گرجیان منتهای دلاوری را کردند
 اما شکست خوردند و هرا کلیوس بکوهستان گریخت و آقا محمد خان وارد تفلیس شد .
 سپس می گوید نمی توان شماره کسانی را که در تفلیس کشته شدند تخمین زد . پس
 از آن شماره اسیران گرجی را پانزده هزار و بقولی دیگر بیست و پنج هزار می نویسد .
 سپس می گوید زمستان را در دشت مقان در ملتقای رود کر بارود اوس گذارند . پس از ذکر
 واقعه شروان چنانکه گذشت می گوید معطفی خان حکمران ایروان هم نزد آقا محمدخان
 رفت و تسلیم شد . اما ابراهیم خلیل خان حکمران شوشی هم چنان در مخالفت بود و آقا
 محمد خان دستور داد سر زمین او را بکلی ویران و تاراج کردند . درین سفر گرجستان
 بود که پخیال تاجگذاری و سلطنت افتاد و امرای قوآنلو بیش از همه محرك او درین کار
 بودند . بنا برین کلاه کیانی بر سر گذاشت و گردن بندی از مروارید آویخت و شمشیری که در
 مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی بود و صفویه آنرا متبرک میدانستند بر کمر بست .

ملکلم می گوید رسم چنین بود که يك شب آن شمشیر را بر سر قبر شیخ صفی الدین
 می گذاشتند و تمام شب از روح او همت می طلبیدند و روز دیگر شیلان می کشیدند و آن شمشیر
 را بر کمر می بستند و مبالغه خطیر بزرگستان و تنگستان میدادند .

دخالت دربار روسیه در کارهای قفقاز چنانکه بجای خود بتفصیل خواهد آمد بیشتر

از زمان پتر کبیر شروع شده است و وی در ۱۱۳۴ (۱۷۲۲ م.) بیهانه اینکه برخی از اتباع روسی را کار گزاران ایران کشته اند از تنگه دربند گذشت و شهر شماخی را محاصره کرد و درین زمان بموجب عهد نامه ای نواحی ساحلی دریای خزر را تصرف کرد. اما چند سال بعد آن نواحی را بنادر شاه پس دادند. چون هراکلیوس در گرجستان بسطنت نشست در ۲۴ ژویه ۱۷۸۳ میلادی (۲۳ شعبان ۱۱۹۷) در گنور گیوسک (۱) عهد نامه ای با دربار روسیه امضا کرد و دست نشاندگی آن شد. در اژده سال بعد آقا محمد خان برای تنبیه او این لشکر کشی را کرد و بگفته دیگر بیست هزار اسیر با خود برد. هراکلیوس تنها مختصریاری از دربار روسیه دید و در ۱۷۹۸ م. (۱۲۱۳ هـ) در گذشت. پسرش ژوزیا گری ویا گریگین، بنا بر آنچه در ایران معمول بود، نیز گرفتار انقلابات و حوادث شوم بود و دایماً با لزگیان و لشکریان ایران میجنگید و همواره از پاول اول تزار روسیه یاری میخواست و در همین حال در گذشت.

ماری یامریم که زن بیوه او و جانشین او بود نخست خواست از زیر بار دربار روسیه بیرون رود و حتی گفته اند ژنرال تسیتسیانوف افسر معروف روسی را که سامور شده بود او را بمسکو ببرد بزخم کرد کشت و سرانجام تسلیم شد. پسرش داویدیا داود چندی پس از آن واقعه در سال ۱۸۰۰ م. (۱۲۱۵ هـ) کشور خود را کاملاً با الکساندر اول امپراطور معروف روسیه وا گذاشت و با مادر خود پترزبورگ رفت و در آنجا در گذشت و از آن روز گرجستان از ایالات روسیه بشمار رفت.

سفر دوم گرجستان

هنگامی که آقا محمد خان با زماندگان نادر شاه را سرانداخته و در خراسان بسود میخواست بماوراءالنهر بتازد و آنجا را از دست از بکان بگیرد. درین میان قاصدی از طهران رسید و نامه ای از حکمرانان آذربایجان آورد که محمد خان بیکر بیکی ایروان و حسینقلی خان دنبلی بیکر بیکی تبریز و خوی و دیگران نوشته بودند که چون در سال گذشته گروهی از لشکریان روسی در تفلیس کشته شده بودند بکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه که تاریخ نویسان زمان معلوم نیست بچه سبب همیشه او را «خورشید کلاه» لقب داده اند برای انتقام هشتاد هزار سپاهی با صند توپ بقان فرستاده و اینک در «ارض جواد» لشکر گاه ساخته اند و گروهی دربند را محاصره کرده اند و مردم با کو و سالیان و حوالش با آنها تسلیم شده اند و مردم شروان و گنجه هم فرمانبردار گشته اند.

آقا محمد خان ازین خبر بسیار پریشان شد و در همان دم محمد ولی خان قاجار را با ده هزار سوار در خراسان گذاشت و فتحعلی خان کتول را مامور حکمرانی مشهد و تعمیر روضه

امام هشتم و گرفتن مالیات کرد و بشتاب بطهران آمد . در طهران محمد حسن خان که بدر بارشاه زمان امیر افغانستان رفته بود با « کدو خان » که از کابل بسفارت آمده بود آمدند و پاسخ نامه ای را که در فتح خراسان بشاه زمان نوشته بود آوردند که در آن ناحیه بلخ را را بدولت ایران واگذار کرده بود .

پس ازان خبر رسید که یکانترین دوم در گذشته و پاول پسر پتر بجای او نشسته است و چون این خبر بسپاهیان روسیه که در قفقاز بوده اند رسیده است رفته اند و شروان و در بند را تغایه کرده اند . در همین زمان آقا محمد خان تدارك رفتن بقفقاز را می دید . پیش از مرگ یکانترین شبی که هوا بسیار سرد بود در کنار آتش نشست بود و با انبری آتشها را پس و پیش می کرد و تمام شب را درین حال بود و چون روز شد با خشم تمام انبر را در میان منقل کوفت چنانکه آتشها در اطاق پراکنده شد و گفت : « ای خدای قاهر یا او را بکش یا مرا از میان بردار » و چند روز بعد خبر مرگ یکانترین را باو رساندند .

بدین گونه در ماه ذی القعدة ۱۲۱۲ در طهران لشکریان خود را جمع کرد و از راه اردبیل بکنار رود ارس رسید و در آنجا لشکر گاه ساخت و ده هزار سوار برای گرفتن قلعه پناه آباد فرستاد . ابراهیم خلیل خان با رد دیگرین را شکسته بود و با این همه از آب گذشتند چنانکه کشتی هایی که لشکریانش را می بردند شکستند و برخی از آنها غرق شدند . ابراهیم خلیل خان با زهر اسان شد و بی درنگ خانواده خود را برداشت و بشکمی و سرزمین لگزبها رفت و آقا محمد خان با آسانی پناه آباد را گرفت و آنجا را غارت کرد .

در همین زمان سه تن از خدمت گزاران وی که باو خیانت کرده بودند و تهدید کرده بود که فردا بکشندشان و هر چه شفاعت کرده بودند بجایی نرسیده بود شبانه با هم ساختند و در همان شب بیست و یکم ذی الحجة ۱۲۱۲ دو تن از ایشان بهستر او نزدیک شدند و نزدیک بامداد بادشاه او را کشتند و صند و تپچه جواهر و بازو بندهای جواهر نشان و شمشیر مرصع و الماس دریای نور و تاج ماه را که همیشه همراه او بود برداشتند و بصادق خان شقاقی پنهان کردند . جان ملکوم می گوید در سبب اینکه چرا بار اول که آقا محمد خان بگرستان اشکر کشید یکانترین با گرچیان یاری نکرد اختلاف کرده اند . کسی که تاریخ گرچستان را نوشته گفته است که ژنرال گوداویچ فرمانده معروف سپاه روسیه در آن زمان در شش منزلی تفلیس بود . هرا کلیوس کرازا ازوباری خواست و وی پذیرفت زیرا که گمان نمی کرد کار با آنجا خواهد کشید و می پنداشت آنچه درباره اشکر آقا محمد خان می گویند مبالغه است و وی در هر صورت پیش از آنکه شوشی و ایروان را بگیرد بتفلیس نخواهد رفت . سپس می گوید حقیقت اینست که ژنرال گوداویچ در آن زمان در « گنور گیوسک » بود و لشکریانش در اطراف سیاه کوه پراکنده بودند و نمیتوانست تا سه چهار هفته آنها را جمع

گند و بتغلیس برسد و شاید هم که هرا کلیوس از لشکریان روسیه واهمه داشته و میترسیده است اگر بتغلیس برسند در کار سلطنت او خللی وارد شود و امیدوار بوده است که واقعه ای آمدن آقا محمد خان را به عقب بیندازد.

از تداوم بیری که یکانترین درین موقع کرده پیدا است که تنها مقصود او حمایت از گرجیان نبوده و بیشتر می کوشیده است آقا محمد خان را از سلطنت بردارد و مرتضی قلی خان برادر کهنه روی را که با او پناه برده بود بجای او بنشانند و شمال و مغرب ایران را هم بدین وسیله بر قلمرو خود بیفزایند.

چون خبر شکست هرا کلیوس و فرار وی بپترزبورگ رسید یکانترین گوداویچ را باهشت هزار سپاهی بگرجستان فرستاد و عده دیگر را مامور در بند کرد که زمستان را در آنجا بگذرانند و در بهار سی و پنج هزار سپاهی دیگر بفرماندهی والریان زوبف روانه کرد و وی در بند و با کوه طالش و شماخی و گنجه را گرفت و پیش از آنکه زمستان برسد سراسر نواحی کرانه غربی دریای خزر از مصب رود اترک تا مصب رود کرار و سبها تصرف کردند و از راه رود کر با گرجستان مربوط شدند.

پس از آن زوبف با لشکریان خود از ارس گذشت و در صحرای چال مقان لشکر گاه ساخت و گرجیان در شمال پشتیبان لشکر او بودند و نیز عده ای را از هشدرخان (حاجی طرخان) بیاری او فرستادند و پیشروان آنها جزیره انکران را هم گرفتند و در اندیشه گرفتن انزلی ورشت بودند.

آقا محمد خان در بهار سال ۱۲۱۲ روانه آذربایجان شد. چون یکانترین در گذشت و باول بجای او نشست زوبف را احضار کرد و از شنیدن این خبر آقا محمد خان دلیر تر شد. در همین میان هرا کلیوس هم در گذشت و گرگین خان بجای پدر نشست و چون لشکریان روسیه از قفقاز رفتند وی چنان از ترس آقا محمد خان پریشان شد که پانزده هزار لگزی را بیاری خود خواند و ایشان نیز بدها هزاران زحمت فراهم کردند.

آقا محمد خان هنوز زحمت میل تا کنار ارس راه داشت که با او خبر رسید اعیان شوشی خواسته اند ابراهیم خلیل خان را بگیرند و وی بداغستان گریخته است و آقا محمد خان را دعوت کرده بودند که زودتر بیاری ایشان برخیزد. وی بنه خود را در راه گذاشت و با سواران خود رهسپار شد. چون بکنار ارس رسید رود طغیان کرده بود. بهمین جهت فرمان داد که از آب بگذرند و چون کشتی با اندازه نبود جمعی از لشکریانش غرق شدند و وی پیش از آنکه وضع وخیم شود وارد شوشی شد.

سه روز پیش از آنکه باین شهر برسد در میان صادق خان گرجی پیشخدمت و خداداد نام فراش بر سر پولی نزاعی در گرفت. صادق خان چند روز پیش هم بر مسند آقا محمد خان

آب ریخته بود او را خشمگین کرده بود و چون این دوتن با هم نزاع کردند و بانگشان برخاست آقا محمدخان بیشترخشم گرفت و فرمان داد هر دو را بکشند . صادق خان شقاقی که از سرکردگان معروف لشکراو بود شفاعت کرد و وی نپذیرفت و گفت چون شب جمعه است فردا آنها را بکشند .

برخی از نزدیکان وی برای سر جان ملکم حکایت کرده اند که درین هنگام اختلال حواسی درو پدید آمده و گرفتار جنونی شده بود و کارهای دیوانه وار می کرد و از آن جمله این کار بود . سرانجام آن دوتن یعنی صادق خان گرجی پیشخدمت و خداداد فراش با عباس نامی از خدمت گزاران وی هم دست شدند و شبانه با خنجر کار او را ساختند .

برخی گفته اند که این کار بتحریر صادق خان شقاقی بوده چنانکه پس از کشته شدن آقا محمد خان جواهر او را برداشتند و نزد وی بردند و باو پناه بردند و وی پس ازین واقعه بیاری لشکریان خود دعوی سلطنت داشت .

بدین گونه شب جمعه بیست و یکم ذی الحجّه ۱۲۱۲ آقا محمد خان در شست و سه سالگی پس از نوزده سال تاخت و تاز در ایران و دو سال پادشاهی از جهان رفت . یکی از شیرین کاریهای بسیار شگرف حوادث جهان اینست که دوتن که کارشان بیک دیگر بسیار شبیهست سر نوشتی مانند یکدیگر دارند .

نادر شاه از ۱۱۴۴ بنای تاخت و تاز را در جهان گذاشت و چهار سال بعد در ۱۳ رمضان ۱۱۴۸ در صحرای مقان یاران خود را گرد آورد و بوسایلی که پیش از وقت برانگیخته بود آنها را واداشت باو پیشنهاد پادشاهی ایران بکنند . در شب ۱۲ جمادی الاخره که گرفتار جنون خطرناکی بود در لشکر گاه فتح آباد نزدیک خبوشان (قوچان امروز) در شمال شرقی ایران بدست سرکردگان قاجار و افشار کشته شد .

آقا محمد خان ۴۹ سال پس از و بناخت و تاز آغاز کرد و ۱۷ سال پس از آن و ۶۲ سال پس از تاج گذاری نادر بهمان گونه وسیله برانگیخت که بارانش سلطنت ایران را باو پیشنهاد کنند . دو سال پس از آن واقعه و ۵۲ سال پس از کشته شدن نادر در نزدیکی شهر شوشی در شمال غربی ایران و نزدیک همان جای که نادر تاج بر سر گذاشته بود هنگامی که گرفتار جنون شده بود بدست خدمت گزاران خود کشته شد . بدین گونه دوتن که بخونریزی سر بر کشیدند و هر دو زمینه چیدند که بسلطنت ایران برسند و هر دو در پایان زندگی دیوانه شده بودند یکی در شمال شرقی ایران و دیگری در شمال غربی این کشور شبانه بدست خدمت گزاران خود کشته شدند و بدین گونه بهره از دیوانگی خود بردند . نادر در ۲۸ محرم ۱۱۰۰ به جهان آمد و چون کشته شد شست سال و چهار ماه و ۱۲ روز از عمرش گذشته بود . آقا محمد خان در ۱۱۵۵ به جهان آمده بود و چون کشته شد نزدیک شست و سه سال داشت .

اوضاع اجتماعی ایران در زمان آقا محمد خان

دوره ۱۹ ساله فرمانفرمایی آقا محمد خان کوتاه‌تر از آنست که بتوان آنرا دوره‌ای جداگانه دانست و اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران را درین دوره شرح داد. رویهم‌رفته اساسی که صفویه از آغاز قرن دهم در حکمرانی ایران نهاده بودند تا آغاز دوره مشروطیت در ایران برقرار بود و حتی اصطلاحات ترکی که صفویه برای صاحبان مناصب درباری آورده بودند و القابی که بمران و کارگشایان و سرکردگان میدادند هم چنان بیش از سیصد سال در دربار ایران معمول بود. تقسیمات اداری و روش اداره کردن کشور و فراهم آوردن سپاه و نفوذی که روحانیان در کار دولت داشتند و بیاری که از طوایف چادر نشین میخواستند و بهین جهت فواحی مختلف را دستخوش تاخت و تاز و تاراج ایشان کرده بودند هم چنان برقرار بود. در حقیقت کشور ایران حکومت ملوک الطوایفی داشت که در دست طوایف چادر نشین مسلح بود و سرکردگان ایشان پشتیبان هر کس می شدند او را بر سر کار می‌آوردند.

مردم شهر نشین و برزگران و پیشه‌وران با زیچة حوادث و این دسته بندیها بودند. حتی احترامی که اصناف در شهرها داشتند و دولت مرکزی از آنها حساب می‌برد و در خشنود نگاهداشتن ایشان می‌کوشید در دوره انقلاب و بریشانی که پس از صفویه در ایران روی داد از میان رفت. بهین جهت اوضاع اقتصادی ازان پس رو بویرانی گذاشت و مخصوصاً در دوره آقا محمد خان تجارت در ایران بسیار تنزل کرد و راه بازرگانی ایران با کشورهای دیگر یکسره بسته شد. بواسطه لشکر کشیها و زد و خورد هایی که در هر گوشه و کنار در گرفت رفت و آمد زیان بسیار دید.

آقا محمد خان بجز جلب رضایت لشکریانی که از مردم چادر نشین ایران با خود یار کرده بود در آسایش طبقات دیگر مردم اندک کوششی نداشت و تنها می‌کوشید آنها را دلخوش و راضی نگاه بدارد. امور اداری در دستگاه سلطنت او حتی همان ترتیب منظم دربار صفوی را هم نداشت و وی بجز کارهای نظامی بکارهای دیگر توجه نمی‌کرد. تا پادشاهی نرسیده بود با کسانی که می‌ترسید با او درافتند مدارا می‌کرد و چون از بیاری ایشان بی‌نیاز شد منتهای سخت‌گیری و بیداد را روا داشت و کور می‌کرد و می‌کشت. چیزی که بسیار ناگوار بود این بود که پس از بیداد گریهای معروف نادر شاه در زمان کریم خان اندک مدتی حکومتی نرم و مهربان بر سر کار آمده بود و آقا محمد خان دوباره آن نرمی و سازگاری با مردم را از میان برد و بهمان ستم و رزیه‌ها بازگشت، چنانکه حتی با خاندان خود بدرفتاری می‌کرد و تنها با روحانیان که از مخالفت آنها باک داشت بتزویر

با زبردستان خود و کارگزاران دولت بسیار بدرفتاری میکرد. ملکلم می نویسد تنها با حاج محمد ابراهیم شیرازی ملایم بود و بادیگران سازشی نداشت و اغلب کارگزاران خود را جریمه کرد و یکی را بدیگری می فروخت و کسی را در برابر مبلغی که داده بود بر دارایی و زندگی دیگری چیره می کرد . می گویند پیش از آنکه حاج محمد ابراهیم را بوزارت برگزینند در زمانی که میرزا شفیع مازندرانی که بعد صدراعظم شد در دستگامه وی بود خواست مبلغی از میرزا شفیع بگیرد . نخست درصدد بود حاج محمد ابراهیم را بر میرزا شفیع برانگیزد اما میرزا شفیع پیش دستی کرد . یکی از نوکران حاج محمد ابراهیم در مجلس عام شال را که علامت منصب او بود از کمر میرزا شفیع باز کرد و بگردن وی انداخت که علامت سرشکستگی بود و بدین گونه او را بنخانه حاج محمد ابراهیم کشیدند . حاج محمد ابراهیم چون برد بسیار حيله گری بود بخوشرویی با اورفتار کرد و باو گفت که این کار بدست آقا محمد خان شده است . سرانجام چون میرزا شفیع هرچه کوشید نتوانست مبلغی را که آقا محمد خان در انتظار آن بود بپردازد حاج محمد ابراهیم بازمانده آن مبلغ را از خود داد و میرزا شفیع نجات یافت و دوباره بکار گماشته شد . با قاچارها نیز که وی را پادشاهی رسانده بودند در کردو سران دولو را که بیش از همه مدیون ایشان بود و اداشت خاتواده خود را بطهران بیاروند و لشکرسانی را که فرمانبردار ایشان بودند در نواحی دیگر ایران پراکنده کرد و بدین گونه نیروی ایشان را از میان برد و ایل قاچار را که پیش از او بسیار نیرومند بودند ناتوان کرد و از پادر آورد . برخی تصرفات که در رسوم و آداب آن زمان کرده اینست که هر وقت بطهران بر میگشت بمردم شهر اجازه نمی داد چنانکه پیش از او معمول بود از او پیش باز کند و نیز دستور داد که فتوح نامهها و مکاتیب و فرمانهای دولتی را بانشای مغلک کنایه و استعاره دار نویسند و بزبان ساده بنویسند .

در همه کارها همیشه حق را بکسی می داد که بیشتر باو پول برساند . بعامه مردم ایران و طبقه سوم مردم اعتنا نمی کرد . حاج محمد ابراهیم خود برای ملکلم حکایت کرده است که وقتی دوتن از مردم طبقه سوم که توانگر شده بودند می خواستند ناحیه ای را اجاره کنند و این کار خواهان بسیار داشت ، اما این دوتن بیشتر می دادند . وی گفته است که چون می دانستم آقا محمد خان بواسطه حرصی که بیول دارد خشنود خواهد شد بایشان گفتم با من نزد شاه بروند و چون ایشان را دید و پرسید اسم و رسم هر دو را گفتم و گفتم برای چه آمده اند و چه می دهند . گفت من با این مردم سرو کاری ندارم ، گفتم باید بمبلغی که میدهند توجه کنید . گفت من ازین مبلغ میگذرم و این گونه مردم نباید پیش من بیایند .

همه اتکای او در سلطنت بلشکریانش بود . بهمین جهت حتی در موقعی که در جنگ نبود با ایشان نشست و برخاست داشت و با بشکریان می رفت و همواره با ایشان بر زمین می نشست و هم خوراک میشد و همان جامه ساده ایشان را می پوشید و تنها در روز های عید جامه فاخر می پوشید .

در دو سالی که عنوان پادشاهی داشت و کم کم کشور را امن کرده بود و دیگر مردم سرکش یا رای طغیان را نداشتند بر کسانی که تعدی میکردند رحم نمی کرد و دوره آسایشی که بسیار کوتاه بود فراهم کرد .

نتیجه گشته شدن آقا محمد خان

چون آقا محمد خان را در بیرون شهر شوشی کشتند در لشکروی پریشانی روی داد . پیکر او را گذاشتند و شهر شوشی را رها کردند . صادق خان شقاقی لشکریان خود را برداشت و بر زمین خود باذربایجان رفت و سرکردگان دیگر هم همین کار را کردند . حاج محمد ابراهیم شیرازی صدراعظم که با وی همراه بود بازماندگان لشکر را دل داد و بیاری ولیعهد یعنی فتحعلی شاه که در آن زمان بیباخان معروف بود و حکمرانی فارس را داشت برخاست و ایشان را بطهران آورد .

اما میرزا محمد خان دوانلو قاجار که در نخست با آقا محمد خان در افتاده و سرانجام باو تسلیم شده و حکمرانی طهران را داشت چون خبر گشته شدن او را شنید دروازه های شهر را بست و در انتظار فتحعلی شاه بود که از شیراز برسد . اما فتحعلی شاه تا آغاز سال بعد تاج گذاری نکرد .

درین میان صادق خان شقاقی در آذربایجان دعوی پادشاهی داشت و حسینقلی خان برادر فتحعلی شاه نیز درین دعوی بود اما هر دو پیش نبردند . محمد خان پسرزکی خان زنده هم درین زمان در بصره بود . با بیست سی تن هم دستار خود باصفهان رفت و مردم اصفهان هراسان شدند و باوراه دادند و یک دو روز در اصفهان فرمانروایی کرد ولی بزودی مردم او را رها کردند و بخاک عثمانی گریخت .

در خراسان نیز جنگ هایی روی داد و در افغانستان سرکردگان مختلف بجان یک دیگر افتادند و مجال دست اندازی بخاک ایران نداشتند . اندکی پس از گشته شدن آقا محمد خان بیکی خان پادشاه از یک هم که بادوات ایران سازگار نبود در گذشت و پسرش حمیدتوره که در بخارا حکمرانی داشت نیروی آنرا نیافت که بخاک ایران تجاوز کند . از سوی مغرب گرجستان یکسره جزو خاک روسیه شد .

فتحعلی شاه

پس از آنکه آقا محمد خان در لشکر گاه شوشی در قفقاز کشته شد و لیمپدش که در تهران بود پادشاهی نشست. چون نام جدش فتحعلی خان را داشت در تمام مدت ولیمپدی او را با پادشاه می گفتند و بنام فتحعلی شاه بتخت نشست. روز شنبه ۲۱ ذی القعدة ۱۲۱۲ قمری بتخت نشست و روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخره ۱۲۵۰ درگذشت و بدینگونه ۳۷ سال و پنج ماه و بیست و نه روز قمری در ایران پادشاهی کرد. وی در سال ۱۱۸۵ قمری ولادت یافته بود و بهمین جهت در روز جلوس خود بیست و هفت سال و دردم مرگشست و چهار سال داشت.

ظاهر آقا محمد خان کشور آرامی را که همه سرکشانش سرکوبی شده بودند برای او گذاشت اما در حقیقت جنگهای سخت و خونریزیهایی که در داخله کشور و مرزها کرده بود دشمنان بسیار فراهم ساخته و پادشاهی برادر زاده و جانشینانش را دشوار کرده بود و بهمین جهت فتحعلی شاه در ۳۷ سال و اندی سلطنت خود همیشه گرفتار حوادث داخلی و خارجی طاقت فرسای بود. دشوارتر از همه نگاهداری ایالات سرحد شمال غربی ایران در قفقاز بود زیرا که کشتار بسیار جان گزای عمش در جنگ گرجستان همه نصارای آن سوی رود ارس را از ایران خشمگین و هراسان کرده بود و سلاوهای شمال که درین موقع دیگر با ایشان هم خاکی شده بودند و اندیشه جهانگیری داشتند ازین نفاقی که در میان ایرانیان و نصارای دست نشانده شان افتاده بود بیبانه پشتیبانی ازیشان هر چه بیشتر بهره مند شدند.

در غرة محرم ۱۲۱۱ که آقا محمد خان بلشکر گشی دوم گرجستان رفته بود این برادر زاده را در پایتخت گذاشته و سر رشته کارهای کشور را بدست او داده بود و با این همه چون در آن سوی رود ارس کشته شد فتحعلی شاه بمشکلانی برای رسیدن پادشاهی موروث خود برخورد که از همه مهمتر اختلافات خانوادگی بود. این اختلافات را عهد شکنی ها و کج پیمانی ها و حق ناشناسی های معروف آقا محمد خان فراهم کرده بود که حتی با خویشان نزدیک خویش وفایی کرد و از آن پس این اصول در سلطنت قاجارها باقی ماند و هر پادشاهی که بتخت می نشست مدعیان و مخالفانی در خانواده خود داشت، چنانکه پس از مرگ فتحعلی شاه برادران و اعمام محمدشاه برو بیرون آمدند و حتی پس از مرگ محمدشاه هم نا صراحتین شاه در میان اعمام و برادران خود مدعیانی داشت.

فتحعلی شاه با آنکه در ۲۷ سالگی پادشاهی رسیده بود مهم ترین خصایل جوانی را که دلیری و دلاوری باشد نداشت و در حقیقت همه معایب عمش درو بود و محاسن او را که

تدبیر و شجاعت باشد نداشت چنانکه بهمان اندازه‌وی لئیم و مال دوست بود و بلکه درین زمینه از عم خود نیز تجاوز کرده بود. عمش آقا محمد خان از پرداخت خرج لشکر کشی و حقوق سربازانش خود داری نداشت و بالعکس یکی از اسباب عمده شکست خوردن وی در هر دو جنگ با روسها این بود که حتی از پرداخت حقوق سربازان و رساندن خوراک و علوفه آنها در میدان جنگ خوبستن داری می کرد و گاهی هم امیدوار بود که دولت انگلستان در مخارج جنگی او شرکت کند.

اعتقاد بخرافات مانند اوراد و سجد و نحس ستارگان و توسل بدعا نویس و طلسم و جادو و امثال این اباطیل جبن طبیعی او را سخت تر و چند برابر کرده بود و بهمین جهت قوه تصمیم و تحمل شداید درو نبود. بهترین معرف روحیات او اینست که خوبستن را مردی بسیار زیبا و جالب ترین مردان روزگار خویش در شرق و غرب جهان می دانسته است و بهترین سندی که ازین دعاوی گذاشته اینست که در اواخر زندگی خود به پیرزاتقی علی آبادی ملقب بصاحب دیوان و متخلص بصاحب که از شاعران و منشیان زبردست زمان وی بوده و در اواخر پادشاهی منصب صاحب دیوانی یعنی باصطلاح امروز ریاست دفتر مخصوص وی را داشته است دستور داده رساله ای مطابق دعاوی وی در شرح حالش بنویسد و او هم رساله کوچکی با انشای پرتکلف معمول آن زمان نوشته که «شایل خاقان» نام گذاشته و در همان زمان نسخهای متعدد بخط خوشنویسان معروف آن روزگار نوشته و تذهیب کرده اند که هنوز هم در بازارهای ایران خرید و فروش میکنند. پس از مرگ وی همین رساله را روی سنگ مرمر با خط خوش کنده و بر سر قبرش در صحن قم گذاشته اند. درین رساله شکست های وی را هم معکوس و فتح جلوه داده اند. دیگر از معایب اساسی کار او در پادشاهی و سیاست این بوده است که گویا در مدت عمر بیش از هزار زن گرفته و در هر صورت ۱۵۸ تن از آنها را در کتابها نام برده اند و ازین زنان ۲۶۲ پسر و دختر داشت که ۱۵۹ تن از آنها در حیوة وی مردند و صد و سه تن پس از مرگ او زنده بودند که ۵۷ تن پسر و ۴۶ تن دختر باشند.

زنانی که داشته از نژادهای مختلف ترکمان و گرجی و کرد و ترک و چرکس و جز آن بوده اند و قهراً فرزندانشان که از نژادها و مادرهای مختلف بوده و حتی هرگز خلطه و آمیزشی با یکدیگر نداشته اند هیچگونه الفت و انس و یگانگی نمی توانسته اند با یکدیگر داشته باشند و حتی بالعکس دشمنی و رقابت سختی در میانشان بوده و در دربار وی همواره بر سر و ایامه‌دی در میان پسرانش آتش اختلاف باندازای زبانه می زده که سراسر مملکت درین آتش ميسوخته و دودسته مخالف یکی بروس و دیگری بانگلیس متوسل می شده و قهراً این دسیسه ها و فتنه ها عواقب بسیار وخیم در کارهای کشور داشته است.

در میان پسران وی قطعاً از همه شایسته‌تر و دلیرتر و منزّه‌تر عباس میرزا نایب‌السلطنه بوده و چون وی پسر ارشد نبوده است و برادران مهتری هم دغری و لیبند داشته اند در همه جنگهای مهمی که در زمان وی شده و فرماندهی سربازان حقاً بعهده او نبوده است برای خفیف کردن و سرشکسته کردن او در دربار حتی بطلبه بیگانه راضی می شده‌اند و بوسایل مختلف کارشکنی نمی گذاشته‌اند پول بلشکریان او برسانند و باویاری بدهند، تا اینکه در میدان جنگ درمانده شود و از پای در آید و این حقیقت بسیار تلخ در همه اسنادی که ازین دوره با رسیده است لایح و آشکار است .

خبط فاحشی که فتحعلی شاه کرده بود و این نفاقها و اختلافها را روز بروز وخیم‌تر می کرد این بود که حکمرانی نواحی مختلف ایران و مخصوصاً نواحی سرحدی حساس را مانند مغرب و جنوب غربی و شرقی و جنوب ایران پسران خود داده بود و نه تنها ایشان با یکدیگر نفاق داشتند و از هر گونه کارشکنی و فتنه جویی در برابر یکدیگر خود داری نمی کردند بلکه بیشتر اوقات از فرمانبرداری از حکومت مرکزی شانه تپی می کردند و ناچار این اوضاع از نیروی ایران در برابر همسایگان و بیگانگان می کاست و پیشرفت مقاصدشان را آسانتر میکرد، چنانکه در تاریخ ایران هیچ دوره‌ای وخیم‌تر از سلطنت سی و هفت ساله فتحعلی شاه نیست و در هیچ روزگاری باین اندازه نواحی مهم از دست ایران بیرون نرفته است، چیزی که عواقب این پریشانی‌ها را در ایران وخیم‌تر میکرد این بود که در سلطنت فتحعلی شاه رقابت بسیار سختی در میان دولت‌های نیرومند جهان برای تصرف نواحی زرخیز آسیا و آفریقا در گرفته بود و هر دولت آسیایی و آفریقایی که نیروی مادی و معنوی برای برابری با این اوضاع و دفاع از خاک خود نداشت عمراً با سرعتی شگفت از پادرمی آمد و مستعمره و یا تحت‌الحمایه دولتی اروپایی میشد .

در شمال ایران امپراطوری وسیع روسیه روز بروز نیرومندتر و وسیع‌تر میشد . در مغرب ایران همه دول اروپا همدست شده بودند سلطنت جا برو مقتدر آل عثمان را از پای در آورند و وارث متروکات آن شوند . در مشرق ایران پای انگلستان در کشور پهنای هندوستان روز بروز استوارتر میشد و ثروت‌های سرشاری مانع هند همه دولت‌های بزرگ جهان مخصوصاً امپراطوری‌های روسیه و فرانسه و اتریش را خیره کرده و آنها را هر روز و هر شب بهوس مینداخت که دست انگلیس را از هند کوتاه کنند و خود جانشین آن شوند . ایران همسایه هندوستان و راه طبیعی وصول بدان سرزمین از قاره اروپا مخصوصاً برای روسیه و فرانسه بود . ناچار روسیه می بایست هر چه بیشتر بتواند ایرانرا کوچک کند و راه خود را به هندوستان نزدیک‌تر سازد . امپراطوری فرانسه هم امیدوار بود از راه ایران دست به هندوستان بیازد .

درین میانه انگلستان نفع و آرزوی تصرف زمین‌های ایرانرا نداشت اما آن دولت

هم صمیمانه مدافع ایران نبود و جد آنسی خواست آنرا در برابر دولت‌های متجاوز اروپا و آسیا پاسپانی کند زیرا که نخست می‌کوشید در میان هندوستان و متصرفات روسیه فاصله را هر چه بیشتر وسیع و سد را استوارتر کند و افغانستانی مستقل تشکیل دهد که دیواری در برابر هندوستان باشد و برای اینکه ایران نتواند مانع شود بهترین راه این بود که ایران ناتوان شود یا ناتوان بماند و حتی مانع نبود که دیگران آنرا ناتوان کنند چنانکه گاهی دولت عثمانی و گاهی دولت روسیه این کار را میکردند و بمانی بر نمی‌خوردند .

دلیل دوم این بود که ایران نفوذ فرهنگی و اخلاقی و مدنی عجیبی در هندوستان داشت . بیش از هشتصد سال بود که زبان فارسی زبان رسمی همه دولت‌های هند و حتی رابطه میان اقوام مختلف هند بود که زبان یکدیگر را نمیدانستند و اختلاف دینی با یکدیگر داشتند . فکر ایرانی و تمدن ایرانی در سراسر هندوستان رواج قطعی مسلم داشت و برای دولت اروپایی که میخواست برتری حتمی در هند بدست آورد رقیب بسیار خطرناک و نیرومندی بود .

در جنوب ایران اقوام مختلف عرب اطراف خلیج فارس را گرفته بودند و برای اینکه راه هندوستان همیشه آرام باشد می‌بایست این اعراب فرمانبردار و دست نشانده حکومت هند باشند . دولت ایران در نتیجهٔ قرن‌ها استیلای مادی و معنوی بر دریاهای جنوب نفوذ سرشاری بر تازیان این نواحی داشت و بسیاری از اینگر گناه های مهم دریاهای جنوب بدست ایرانیان بود . این هم لازم میکرد که دولت ایران چندین نیرومند نباشد و تازیان اطراف خلیج فارس و اوقیانوس هند از مقاصد آن پیروی نکنند .

این اوضاع جهان ایران را میدان سخت‌ترین رقابت‌های سیاسی در میان دول اروپا و مخصوصاً در میان روسیه و انگلستان قرار داد . در بار ناتوان فتحعلی شاه درین میان چون پر کاهی لرزان بدین سو و بدان سو ، گاهی متمایل بدین و گاهی متمایل بدان بود . این سیاست ایرانرا تشویق میکرد با روسیه جنگ کند تا هم از قوایش کاسته شود و هم پیشرفت روسیه را بسوی هند مانع گردد و هم دول دیگری که گرداگرد ایران بودند از آن بهره‌مند گردند و دیوارهای هندوستان روز بروز بلندتر و استوارتر شود .

در برابر این حوادث و این سیاست های رنگارنگ زیر پرده هر کشوری که مردان بزرگ و سرداران دلاور و سیاست مداران ورزیده نداشت نمی‌توانست پایداری کند . پادشاه ناتوان مال دوست گرفتار دسایس هم نمیتوانست مردان بزرگ را پیرو و بهمین جبهه بود که در سلطنت سی و هفت ساله فتحعلی شاه در دربار ایران مرد بزرگی که این تقایص ذاتی پادشاه را چبران کند پیدا نشد . تنها عباس میرزا نایب السلطنه در تبریز بواسطهٔ خصال جلی که در او بود چند تن مردان شایسته پرورش داد که معروفترین

آنها میرزا عیسی قایم مقام فراهانی معروف بمیرزا بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم قایم مقام نویسنده معروف متخلص بثنایی بودند ولی این دومرد بزرگ درین دریای طوفانی و در میان این همه دسیسه و فتنه چه میتوانستند کرد؟ این اوضاع ناچار میبایست حوادث بسیار شومی برآید و آثار آن تا جاودان در تاریخ ایران بماند.

در زمان فتحعلی شاه دشواری دیگری که در راه ایران بود این بود که در اروپا مردان بزرگی بودند که سرنوشت جهان تمدن را دگرگون کرده بودند و سراسر جهان بازیچه قدرت سیاسی و نظامی آنها شده بود و حتی کشورهای نیرومند تر از ایران در برابر نقشهای جهانگیری ناپلئون اول امپراطور فرانسه و بول و آلکساندر امپراطوران روسیه و پرنس مترنیخ صدر اعظم اتریش زبون شده بودند و در ضمن دول اروپا با شتاب بسیار در صدد تسخیر کشورهای آسیا و افریقا برآمده و سیاست خاصی را که «سیاست مستعمراتی» نام گذاشته اند پیش گرفته بودند. در همین قرن نوزدهم میلادی و قرن سیزدهم هجری بود که روز بروز بردامنه متصرفات و مستعمرات دول اروپا در آسیا و افریقا افزوده می شد و ناچار سرزمینهایی که دول بزرگ اروپا را بخود جلب میکردند برای حفظ استقلال خود و دفاع در برابر حرص و طمع اروپا حاجت بمردان بزرگ داشتند و ایران ازین نعمت بزرگ محروم بود. در همین قرن بیش از يك ثلث از خاک ایران از سوی شمال شرقی و شمال غربی و مشرق و مغرب از دست ایران رفت.

نکته دیگر اینست که در تاریخ تمدن بشر ثابت شده است بالاترین دوره ترقی نیمه دوم قرن نوزدهم میلادیست که مصادف با اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری بوده است و بیشتر از اختراعات و اکتشافاتی که پایه تمدن جدید را فراهم کرده در همین دوره راه تکامل پیموده است و کشورهای که درین دوره گرفتار مشکلات بوده و نتوانسته اند بخود بپردازند و ازین پیشرفت علم و فن بهره مند شوند زبان بسیار برده اند و ایران یکی از آن کشورهای است. تردیدی نیست که تا پایان دوره صفوی ایران در علم و صنعت از هیچ کشور جهان پست تر نبود، بلکه در پاره ای از صنایع بسنت دیرین هنوز پیشوای جهانیان بشمار میرفت و تنها درین دوره که حکومت ناشایسته و دولت زبون و ناتوان کارهای کشور را بدست گرفته بود و جهانیان بشتاب هرچه بیشتر بسوی پیشرفت قدم برمی داشتند ناتوانی و سستی قوه حاکمه در ایران مردم این سرزمین را که از آغاز تاریخ هرگز در علم و هنر از هیچ کاروانی بازپس نمانده بودند از همه این بهره های بزرگ بازداشت.

فتحعلی شاه در کارهای کشور با هیچکس مشورت نمیکرد و حتی در بسیاری از موارد در برابر گفته دیگران لجاجت نشان داده است و همه کارهای کشور را برای خود بر گذار

میکرد و نزر گترین سرشکستگی ایران درین دوره این بود که شخص پادشاه از همه چیز و مخصوصاً از اوضاع جهان و سیاست بسیار پیچیده درهم آنروزگار یکسره بی خبر بود و با این همه غروری هم دوو بود که نمیگذاشت در پی تحقیق و جستجو سر آید . بهترین دلیل برین نکته همان کتیبه ایست که بگمّه وی نوشته و بر سر قبرش در قم بردیوار نصب کرده اند . در آنجا حتی شکست های فاحش خود را معکوس وانمود می کند و همه زیبایی های باطنی و ظاهری را برای خود بر شمرده است و خود را موجود کامل می پندارد . بهین جهت بود که برتری در هیچکس نسبت بخود نمیدید و حتی از پاپلئون سردار معروف فرانسوی خود را کمتر نمیدانست و بعد از قدیم درباریان ایران همه پادشاهان جهان را دست نشانده خود می پنداشت . این نکته از بدیهیاتست که غرور نزر گترین و سرسخت ترین دشمن آدمیست و کسانی که مغرور باشند کورو کری هستند که خطاهای خویش را نمی بینند و نمی شنوند و حتی با صحن و خرده گیران را دشمن خود می شمارند و بجان ایشان هم ایقا نمی کنند .

فتحعلی شاه در سیاست خارجی و هنگام برابری با دول بزرگ که با او سروکار داشتند یعنی با روسیه و انگلستان و فرانسه و عثمانی همواره با همین غرور میدان می آمد و هرگز تصور این را نمی کرد که هیچ يك ازین دول بتوانند بروی چیره شوند و یا اینکه خود خبطی و خطایی کرده باشد .

او هم مانند عم و سلطنت آقا محمدخان سیار پول دوست و لثیم بود و حتی هنگام لشکر کشی و در سخت ترین موارد جنگ میخواست صرعه جوئی کند . در پایان دو جنگی که با روسیه کرد و در هر دو شکست خورد در ضمن گفتگوهایی که برای صلح میکرد همه سخن درین بود که غرامات جنگی را کمتر کنند و مطلقاً گفتگویی درین زمینه پیش نیامد که از خاک ایران کمتر بیگانه باز گذارد . چنانکه پس ازین در جای خود ذکر خواهم کرد در عهدنامه ای که با انگلستان امضاء کرده است ماده ای هست که اگر ایران نادولت روسیه وارد جنگ شود انگلستان در ماه مبلغی در هزینه جنگ با ایران یاری کند و خلف وعده انگلستان درین باره زمینه مذاکراتی شده است که تا چند سال دوام داشته و یگانه گله فتحعلی شاه از عهد شکنی دولت انگلیس نپرداختن این مبلغ موهود بوده است .

پند است که چنین پادشاهی قهراً در بار خود را از مردم متعلق زبون بر می کند و برای اینکه چیزی از کیسه خود بدیشان ندهد ایشان را آزاد میگذارد که هر چه میخواهند از مردم کشور بر آیند و عارت کنند و هر روز و هر شب او را از راه تملق بفریبند و گمراه کنند و کارهای بدش را در پیش چشمش بیاریند و جلوه دهند .



سلي شاه
رکب - وادو

درمیان این متملقین گروهی روحانی نمایان هم بودند که دلش را بدست آورده و قهرآوی را ظاهر پرست و عوام فریب کرده بودند و کم کم اعتقاد بخرافات در اندیشه او ریشه گرفته بود و مهمترین کارهای جهان را میخواست بدین وسیله پیش برد. توسل او بروحانی نمایان در دو واقعه بسیار مهم جلوه شگرفی در تاریخ ایران کرده است: یکی در جنگ دوم با روسیه و حکم جهاد است که دستار بندگان تبریز داده اند و آن وقایع بسیار شوم را در پی داشته است و دیگر فتنه طهران و کشتن گریبایدوف سفیر روسیه است که محرك آن بزدستار بندگان پایتخت بوده اند.

در همان جنگ دوم با روسیه برای تحریک مردم میرزا عیسی قائم مقام پیشکار آذربایجان و پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام متخلص بشنایی که از شاعران و نویسندگان نامی زمانه بوده و سمت پیشکاری آذربایجان و عباس میرزا نایب السلطنه و ولیمهدایرانرا داشته و بعد ها در زمان محمد شاه صدر اعظم ایران شده است رساله‌ای شامل فتوی شرعی بجهاد و احکام جهاد و محسنات جهاد بزبان فارسی نوشته و در چاپخانه سرببی که در همان زمان از اروپا آورده بودند دوبار چاپ کرده و این رساله نخستین کتابیست که بزبان فارسی در ایران چاپ کرده‌اند و بنام «رساله جهادیه» معروف است.

پیدا است جنگی که با این وسایل و مقدمات بدان آغاز کند نتیجه نظامی و سیاسی آن چه خواهد بود.

حقیقت آشکار اینست که در آن زمان ایران از سوی شمال و جنوب و مشرق باز بگناه سیاست اروپایی و عطامع بیگانه‌گان شده بود و برای نجات ایران ازین خطر جانگناه کسی میبایست که گذشته از صفات مردی و مردانگی و جاه‌شانی و ایثار زروسیم از سیاست جهان و از آرزوهای دیرین هر یک ازین دول بزرگ با خبر باشد و بتواند بوسایل خویش راه خطر را بندد یا لاقول نیروی سازگارتری بیرونند و نیروی سازگاری را بدین وسیله دفع کند یا بعبرت دیگر روسی روس شده و خضر دولت دیگر را بدینوسیله از میان ببرد و برای اشکاز صفات و اطلاعاتی لازم بود که در تعجبی شاه و درباریانش از آن تهی دست بودند.

وضع ایران بیشتر ازین حیث دشوار بود که پادشاهان صفوی مدت نزدیک بدو بیست و پنجاه سال در هر چهار سوی ایران جنگ کرده بودند و همه همسایگان ایران مانند دولت عثمانی و دولت روسیه و حکومت بخارا و افغانستان و هندوستان و تازیان ساکن خلیج فارس از ایران رنجش بسیار داشتند سیاست منتهی صفویه که ایران را در برابر تجاوز آل عثمان نجات داد تعصب شدیدی در ایران فرهم کرد که در میان ایران و همه همسایگانش چه ترکان عثمانی و چه ازبکان و افغانها و چه ارمنیان و گرجیان دشمنی سختی پیش آورده

بود و پس از آن نادرشاه و آقا محمد خان این کینه در میان ایرانیان و نصاری را سخت تر کرده بودند و از طرف دیگر آندشمنی در میان ازبکان و افغانها و مردم خاک عثمانی نیز و خیم تر شد .

در زمان فتحعلی شاه بزرگترین خطر از سوی شمال غربی ایران و قفقاز پیش آمد زیرا که نصاری این ناحیه مخصوصاً در نتیجه تاخت و تازهای شاه عباس و نادرشاه و آقا محمد خان روز بروز از ایران رنجیده تر شده بودند و هنگامی که سلاوهای روسیه فاصله میان خود و ایشان را از میان برداشتند و بدیشان همسایه شدند و این رنجش و کینه و دشمنی را دیدند سیاست خاصی پیش گرفتند که برای ایشان بسیار سودمند و برای ایران بسیار زیان آور بود، بدین معنی که امپراطور روسیه خود را پشتیبان رسمی نصاری قفقاز دانست و بدین وسیله سرانجام آن نواحی زرخیز از دست ایران رفت .

در شرق ایران سرزمین پهناور هند که در ادوار مختلف طمع هر چه انگیری را تحریک کرده است و آن را ذخیره ای برای غارت ز روسیم دانسته اند روز بروز در دام مخصوصی که انگلستان گسترده بود بیشتر راه می یافت و روز بروز بر نفوذ و برتری انگلستان در آن سرزمین میفزود . از قرن پنجم هجری و از زمان محمود غزنوی زبان فارسی و فکر ایرانی کاملاً در هند ریشه گرفته و چنان جایگیر شده بود که حتی اقوام مختلف هند که زبان يك يك دیگر نمیدانستند بزبان فارسی متوسل می شدند و فارسی هشتصد سال زبان درباری و زبان رسمی هندوستان بود و فکر ایرانی حتی ادبیات و فلسفه هندوان را هم اداره میکرد . هنگامی که انگلیسها وارد هندوستان شدند این رقیب توانای منی فکر و زبان ایران را در برابر خود دیدند و برای اینکه در پیشرفتهای خود در آن دیار این رقیب توانا را در برابر نداشته باشند راه طبیعی این بود که آنرا از پای در آورند یا لا اقل ناتوان کنند، زیرا قطعاً در آن زمان نفوذ ایران که از دوهزار و چهارصد سال پیش سراسر آسیای اسلامی را فرا گرفته بود هنوز در توانایی خود باقی بود و چندان مانع می شد که هیچ نیروی دیگری درین سرزمین ها و مخصوصاً در هندوستان که حتی زبان را هم پذیرفته بود پیش ببرد . افغانستان که همسایه دیگر هندوستان بود در پاره ای از مسایل مانع سیاست انگلستان در هند بشمار می رفت و چون رسیدن بدان سرزمین دشوار و پرخرج بود بهترین وسیله این بود که بدست ایرانیان آنرا ناتوان کنند و فتحعلی شاه که همواره مستعد فریفته شدن در برابر این تحریکات غرور آمیز بود مجری این سیاست انگلستان شد و وی را فریفتند و بتاخت و تاز در آن سرزمین گماشتند و نتیجه این شد که ازین سوی هم کدورت و رنجش سخت تر شد .

یکی از نقشهای جهانگیری ناپلئون اول امپراطور معروف فرانسه رفتن به هندوستان و کوتاه کردن دست انگلستان از آن سرزمین بود و نقشه ای که کشید این بود که از راه روسیه و ایران به هندوستان بتازد . فتحعلی شاه مطلقاً از اوضاع جغرافیایی این کشورها و